بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطی بحر العرفان الا بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات والارض فلتقدسن انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی المقام الذی قدر الله لکم و تدخلن فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعا

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلا علی الله و متوسلا الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شموس علم و عرفان الهی شوند و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند

زیرا که اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان
معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب العزة
داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز
بسر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد ناظر بایام
قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه
در هیاکل قدسیه بودند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بوده
و دعاها و تضرعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال
موعود از سرادق غیب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت
مفتوح میگردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز
میجستند چنانچه تفصیل او در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است
حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال
ایشان چه بوده بقسمی اعتراض مینمودند که زبان و بیان و تقریر
و تحریر از ذکر آن عاجز و قاصر است و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع
الهیه ظاهر نشدند مگر آنکه باعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشتند چنانچه

میفرماید یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا
به یستهزؤن و در مقام دیگر میفرماید و همّت کلّ امة برسولهم
لیاخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و همچنین کلمات
منزله که از غمام قدرت صمدانیه و سماء عزت ربانیه نازل شده زیاده
از حد احصا و احاطه عباد است و اولوالافئده و صاحبان بصر را سوره هود
کفایت میکند قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه
تدبر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا و رد و تکذیب کلمات نفی اطلاع
یابید شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانیه بآشیان وحدت و معرفت
الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال
مشروب و مرزوق گردید اینست نصیب نفس مجرده از مائده منزله
قدسیه باقیه اگر بر ابتلای انبیا و علت و سبب اعتراضات عباد
بر آن شموس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هرچه
اعتراضات مردم را بر مشارق شموس صفات بیشتر ملاحظه کنید
در دین خود و امر الله محکم‌تر و راسخ‌تر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا
مجملا در این الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار و قرون

برمظاهر قدرت ومطالع عزت وارد می آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل
و منفعل است شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض
علما و جهال عصر مضطرب نشوند بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید و از جملهٔ انبیا
نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را بوادی ایمن روح دعوت
فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بر آن
وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او مینمودند و چه مراتب
سخریه و استهزا و کنایه که بآنحضرت وارد شد چنانچه میفرماید و کلما مر علیه
ملاء من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
فسوف تعلمون و بعد از مدتها چند مرتبه وعدهٔ انزال نصر باصحاب
خود فرمودند بوعدهٔ معین و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن اصحاب
معدوده بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر
کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه
باقی نماند از برای آنحضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه
در کتب و اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره ندا رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا از جان برکشید حال قدری تأمل باید کرد که سبب چه بود که دراینمد

آن عباد باین قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی بخلع ایمان
مفتخر و فائز شدند و دیگر چرا در وعده های الهی بداء شد که سبب ادبار بعضی
مقبلین شود بسیار تأمل باید تا باسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی
گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در مابین
عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت
از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده
است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و بعد
از نوح جمال هود از مشرق ابداع مستشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید
باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذو الجلال دعوت نمود و چه مقدار
بلایا که مثل غیث هاطل بر آنحضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت
اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید و لا یزید الکافرین
کفرهم الا خسارا و بعد هیکل صالح از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را
بشریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر باوامر الهی و نهی از مناهی
میفرمود و ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود با آنکه
آن جمال ازلیه ناس را جز بمدینه احدیه دعوت نمی نمود چنانچه میفرماید و الی

ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الی
آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهینا ان نعبد
ما یعبد آباؤنا واننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب و هیچ فائده نبخشید تا آنکه
بصیحه جمیع بنار راجع شدند و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع
شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرموده هرچه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد
ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذین هم انقطعوا بکلهم الی الله و
عرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعا و تفصیل
آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض
افروخته شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند
چنانچه در همه رسایل و کتب مذکور است و بعد زمان آن منقضی شد تا نوبت
بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان
قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من
فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون
و ملاء او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن
شجره طیبه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملاء او همت گماشتند که آن نار

سدرهٔ ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار
حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای
مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ
لو انتم ببصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون و چه بیان خوش فرموده مؤمن آل
فرعون چنانچه حکایت او را رب العزة برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و قد
جائکم بالبیّنات من ربکم و ان یک کاذباً فعلیه کذبه و ان یک
صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب
و بالاخره امر بجائی کشید که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة
الله علی القوم الظالمین حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه
سبب اینگونه اختلافات میشد که ظهور حقی که در امکان از افق لامکان
ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و
هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند
بنبی بعد و علاماتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است
با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب چرا باید

اینگونه

اینگونه امور در عالم رود چه که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه
ظلم و جبر و تعدّی نمایند چنانچه میفرماید افکلّما جائکم رسول بما لا تهوی
انفسکم استکبرتم ففریقاً کذّبتم و فریقاً تقتلون میفرماید که هر زمان و عهد
که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبّر نمودید
و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشتید
آخر تأمّل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال
ذو الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض
آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل
و تمام نبود لهذا سبب اعراض عباد شدند این کفر صریح است لاجل
آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان
جمیع عباد برگزینند برای هدایت خلق خود و باو حجّت کافیه و وافیه عطا نفرمائید
و مع ذلک خلق را از عدم اقبال باو معذّب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان
موجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او
منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست
این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند

و در صحراهای بُعد سیر مینمایند و ظنونات خود و هرچه از علمای خود شنیده‌اند همه را
تا شی میپیمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این
معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت
چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه
از جمال الهی محروم نمیماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمی گشتند
و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند
و بعقول ضعیفهٔ آنها موافق نمی‌آمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیّه از ایشان در عالم
ظهور بظهور می‌آمد و در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیّه
علمای عصر بودند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی لطلب
ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند چنانچه بر انبیا باذن
و اجازهٔ علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزّت پرواز نمودند
چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد
و باین ایّام محدودهٔ فانیه قانع شدند و از ملک لا یفنی باز ماندند چنانچه چشم را از
انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدایع نغمات ورقاء مقصود
محروم ساختند اینست که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده

چنانکه

چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
تشهدون و در جای دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل یا
اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله و این معلوم است که اهل
کتاب که صد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بودند چنانچه اسم و رسم
جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله
تنظرون پس قدری بدیدهٔ بصیرت الهیه در آفاق علم ربانی و انفس کلمات
تامهٔ صمدانیه تفکر فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیه بی سبحات جلال از خلف
سرادق فصل و انفصال ظاهر و هویدا شود و کلیهٔ اعتراض مردم و احتجاجات ایشان
از عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلاً بیانات آن شمس طلعات جمال حق در علامات
ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک ننمودند و بحقیقت آن واصل نشدند
لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تأویل
کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقاء معنویه را
جز سامعهٔ اهل بقا نشنود و هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و
فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد چنانچه میفرماید لا یعلم تأویله الا الله

والراسخون فی العلم مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را
از منبع آن اخذ ننمودند مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح
عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد
حکم طلاق و سبت که از اعظم احکام موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علایم ظهور
هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر
از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز
یهود بحجبات نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظر
که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد
کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عذبهم بنار کانت
فی هاویة الجحیم موقودة و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در
تورات را که در علایم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر
هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بلقاء الله فائز
نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لا یزال جمیع امم بهمین جعلیات افکار نجسه متمسک
گشته و از عیون صافیه لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند و در

احکام

تا این اسرار ذکر بعضی از عبارات انبیا را ببدایع نغمات حجازی در الواح سطور
قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم بتغنیات
خوش عراقی نظر بخواهش آن جناب در این اوراق مجدداً ذکر مینمائیم که شاید
تشنگان صحراهای بعد را ببحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان
بیابانهای هجر و فراق را بخیام قرب و وصال رساند تا غمام ضلالت مرتفع شود
و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد و علی الله التکل و به نستعین
لعل یجری من هذا القلم ما یحیی به افئدة الناس لیقومن الکل عن مراقد غفلتهم
و یسمعن اطوار ورقات الفردوس من الشجرة التی کانت فی رضوان الاحدیة
من ایدی القدرة باذن الله مغروساً بر اولو العلم معلوم و واضح بوده که
چون نار محبت عیسوی حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آنحضرت فی الجمله
جریان یافت بر حسب ظاهر روزی آن جمال غیبی ببعضی از اصحاب روحانی ذکر
فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد می آیم
و در مقام دیگر فرمودند من میروم و می آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته ام و تمام
نماید آنچه را که گفته ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکیست لو انتم فی مظاهر التوحید
بعین الله تشهدون و اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم

هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی
و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در اینمقام
نه در خودشان فرق مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله
بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از اینجهة است
که خود عیسی فرمود من میروم و مراجعت میکنم مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است
و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یکشی اند صحیح و صادق است
و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همند آنهم صادق است چنانچه میبینی
که با اینکه یکشی اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ
میشود که در غیر آن نمیشود و همین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر
قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسما و صفات را در مقامات
جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود را که موسوم نمودن
آن جمال ازلی در هر مقام خود را باسمی و رسمی تمامه بیابی و بعد اصحاب و تلمید آنحضرت
استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد
شد و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بیمثال نمودند و آنحضرت در هر مقام علامتی

تو کر فرموده‌اند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است و این خادم فانی یکفقره آنرا
ذکر مینمایم و نعمتهای مکنونه مستوره مخزونه را لوجه الله بر عباد الله مبذول
میدارم تا احبای کل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید برشحی از انهار بیزوال
حضرت ذو الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و
مزدی طلب نمایم انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً و این
طعمتیست که ارواح و افئده منیره باو حیات باقیه یابند و این همان مائده ایست
که میفرماید ربنا انزل علینا مائده من السماء و این مائده هرگز از اهلش
منقطع نشود و نفاد نجوید و در کل حین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت
و عدل نازل میشود چنانچه فرموده است کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها
ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین حیفست که انسان از این
عطیه لطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم
نماید و پس بعد این مائده معنویرا دانسته که ملکه از الطاف لطیف انفس
عیسی اجساد فانیه مرده حیات تازه یابد و ارواح پژمرده بروح بی اندازه فائز
شود و این مائده من عندی باید تا ایام باقیست از اکواب باقی چشیم همیشه نسیم
حیات از مرحمت او نوزد و همیشه نهرهای فیض او در جریان بود و مدام ابواب رضوان

مفتوح نماید و وقتیکه عندلیبان جهان از گلستان قدسی بآشیانهای الهی پرواز
نمایند دیگر نغمه بلبل نشنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامه ازلی در شور و تغنّی است
و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده و گوش قلب را از سروش او بی بهره
مکن اینست نصیحت این عبد آنجناب و احبّای خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء
فلیعرض انّ الله کان غنیّاً عن کلّ من فی العالمین مجموعا و اینست نغمات
عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالحان جلیل در علائم ظهور بعد فرموده و در سفر
اوّل که منسوب بمتّی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد
جواب فرمود و للوقت من بعد ضیق تلک الایام تظلم الشمس و القمر لا یعطی
ضوئه و الکواکب تتساقط من السّماء و قوات الارض ترتج حینئذ یظهر علامات
ابن الانسان فی السّماء و ینوح کل قبایل الارض و یرون ابن الانسان آتیاً علی
سحاب السّماء مع قوات و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت السافور العظیم انتهی
که ترجمه آن بفارسی اینست که بعد از تنگی و ابتلائی که همه مردم را احاطه می نماید شمس از افاضه
ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور باز می ماند و ستاره های
سما بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود در اینوقت ظاهر میگردد
نشانهای پسر انسان در آسمان یعنی طلعت موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات

از ظهور

از عرصهٔ غیب بعالم شهود می آید و میفرماید در آن حین جمیع قبیله ها که در ارض
ساکنند نوحه و ندبه می نمایند و می بینند خلایق آن جمال احدیه را که
می آید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و بخشش
بزرگ و میفرستد ملائکه های خود را با صدای سافور عظیم انتهی و در انجیلهای
ثلاثهٔ دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحناست همین عبارات مذکور است
و چون در الواح عربیه بتفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض
ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم و علمای انجیل چون عارف
بمعانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و بظاهر آن
متمسک شدند لهذا از شریعهٔ فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع
گشتند و جهال آن طایفه هم متمسک بعلمای خود جسته از زیارت جمال
سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیه چنین علامات
که مذکور شد ظهور نیامد اینست که قرنها گذشت و عهدها بآخر رسید
و آن جوهر روح بمقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخهٔ دیگر از نفس
روحانی الهی دمیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت بارض
هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز آنگروه در انتظار که کی این

معانی آن از غایت قصوی و سدرهٔ منتهی محجوب شده‌اند از ظهورات
شمس احدیه در هر ظهور بتمام خضوع سؤال مینمودند البته بانوار شمس هدایت
مهتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف میگشتند حال این بنده رشحی
از معانی این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از
آن بجمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی
واقف شوند تا از هیمنهٔ کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از مصباح
احدیه که محل تجلی ذاتست محجوب نگردند قوله من بعد ضیق تلك الایام
یعنی وقتیکه ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند و این در وقتی است که آثار شمس
حقیقت و اثمار سدرهٔ علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس
بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلقت
انسانیست مسدود شود و علم بظن تبدیل گردد و هدایت بشقاوت
راجع شود چنانچه الیوم مشاهده میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی
افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود
جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی و نفس غالب شده
که سراجهای عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده با اینکه ابواب

علم الهی بمفاتیح قدرت ربانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علم
و فیوضات قدس منور و مهتدی گشتند بقسمی که در هر شیء بابی از علم باز گشته
و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات علمی که عالم را
احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته اند و امطار رحمت را
مقطوع گرفته اند بظنون تمسک جسته از عروة الوثقای محکم علم دور مانده اند
و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا بعلم و باب او بالفطره رغبتی ندارند و در خیال
ظهور او هم نیستند زیرا که در ظن و گمان ابوابی برای نان یافته اند و در
ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافته اند لهذا البته از این
گریزانند و بآن متمسک و با اینکه حکم الهی را یک میدانند از هر گوشه
حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر و نفس بر یک حکم ملاحظه نمیشود زیرا جز
هوی الهی نجویند و غیر از خطا سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول
بمطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت بلوغ بمحبوب شمرده اند تزویرات
نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانسته اند از تسلیم و رضا گذشته اند
و بتدبیر و ریا اشتغال نموده اند و بتمام قوت و قدرت حفظ این مراتب را
مینمایند که مبادا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزت بهم رسد و اگر

چشمی

چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه میکند شمعی چند را که بر مرور ا
یامی نفوس عباد افتاده اند حال کدام ضیق و تنگیست که ازید از مراتب
مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید نمیداند نزد کدام
رود و از که جویا شود از غایت آنکه رأیها مختلف و سبیلها متعدد شده
و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت
نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را فرو میگیرد
و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه
شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده ام
حال اگر مقصود از این ضیق را بخواهند ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و یا خیالات
دیگر که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این
شرط ظهور نیافته چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق از معارف
الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او
عباد در تنگی و سختی هستند و ندانند بکه توجه نمایند چنانچه مذکور شد کذلک
نعلمک من تأویل الاحادیث و نلقی علیک من اسرار الحکمة لتطلع بما هو

المقصود و تکون من الذین هم کانوا عن کاس العلم شربوا و قوله تظلم الشمس
والقمر لا یعطی ضوءه والکواکب تتساقط من السماء الی وجه الارض مقصود
از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری
نیست که ملاحظه میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که
در هر مقام بمناسبت آن مقام معنئی اراده میفرمایند مثلاً یکمعنی از شمس شموس
حقیقت‌اند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض میفرمایند و این
شموس حقیقت مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او و
همچنانکه شمس ظاهری تربیت اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و
فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است باعانت معبود
حقیقی باعانت اوست و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و
کلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای
معنوی ظاهر میشوند اینست که در حین اشراق این شموس عالم جدید میشود
و انهار حیوان جاری میگردد و ابحر احسان بموج می‌آید و سحاب فضل مرتفع
میشود و نسمات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای
الهی و نارهای معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث

میشود

میشود و از عنایت این ارواح مجرده است که روح حیوان باقیه بر اجساد
مردگان فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یکی
از تجلّی آن شمس معنوی است و این شمسی است که از برای او مقابلی و
شبهی و مثلی و ندّی ملاحظه نمی‌شود و کل بوجود او قائمند و از فیض او
ظاهر و باو راجع منها ظهرت الاشیاء و الی خزائن امرها رجعت و منها
بدئت الممکنات و الی کنائز حکمها عادت و اینکه در مقام (ص ۳۴) بیان و ذکر
تخصیص داده میشوند ببعضی از اسما و صفات چنانچه شنیده اید و می‌شنوید
نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لایزال مقدّس
بوده اند از هر اسمی و منزه خواهند بود از هر وصفی جواهر اسمار را
بساحت قدسشان راهی نه و لطایف صفات را در ملکوت عزّشان
سبیلی نه فسبحان الله من ان یعرف اصفیائه بغیر ذواتهم او یوصف
اولیائه بغیر انفسهم فتعالی عمّا یذکرون العباد فی وصفهم و تعالی عمّا هم یعرفون
و اطلاق شموس بر آن انوار مجرده در کلمات اهل عصمت بسیار شده
از آنجمله در دعای ندبه میفرماید این الشموس الطالعة این الاقمار المنیرة
این الانجم الزاهره پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام

اوّلیه انبیا و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب
و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم
علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست
ایشان است و اگر در ظهور شمس آخری بضیای او منوّر گشتند لهذا مقبول
و منیر و روشن خواهند بود والّا حکم ظلمت در حق آنها جاریست اگرچه بظاهر
هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت
و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی
است بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تغابن و احسان
جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان درباره او صادق است والّا حکم
جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این بر هر ذی بصری مشهود است
که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهری همچنین شمس علم
و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو
و تاریک میشود و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علوّ و شهرت
و معروفیت است مثل علمای مسلّم عصر که مشهور بلاد و مسلّم بین عباد و
اگر حاکی از شمس الهی باشند از شموس عالیه محسوبند والّا از شموس

سجّین

همچنین چنانچه میفرماید الشّمس والقمر بحسبان و معنی شمس و قمر هم که در آیهٔ
مذکور است البتّه شنیده‌اید احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم که از عنصر این
شمس و قمر باشد یعنی باقبال باطل و اعراض از حق البتّه از حسبان ظاهر و
بحسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسّک شویم که
شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده
در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسبان آزاد شده و بنور جمال حضرت منّان
منوّر گردیم والسّلام کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکوننّ فی رضوان
حکمة الله لمن المحبرین و در مقامی مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم
علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوة و صوم که در شریعت
فرقان بعد از اختفای جمال محمّدی از جمیع احکام محکم‌تر و اعظم‌تر است
چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و بعلّت شهرت احتیاج بذکر
نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجرا بوده چنانچه از انوار مشرقه از
شمس محمّدیه مأثور است که بر جمیع انبیا در هر عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت
آنکه در هر عصر باقتضای وقت بقسمی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر
ظهور بعد آداب و عادات و علوم مرتفعهٔ محکمهٔ مشرقهٔ واضحهٔ ثابته در ظهور قبل

مفسوخ میشود لهذا تلویحاً باسم شمس و قمر ذکر نموده‌اند لیبلوکم ایکم
احسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده و چنانچه
میفرماید الصّوم ضیاء و الصّلوة نور و لیکن روزی در محلی نشسته بودم
شخصی از علمای معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نموده فرمود
چون صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضیا که شمس باشد تعبیر یافته
و صلوة لیل چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد معبّر گشته ملاحظه
نمودم که آن فقیه بقطره از بحر معانی موفق نشده و بجذوه از نار شجره
حکمت ربانی فایز نگشته بعد از تدقّق در نهایت ادب اظهار داشتم که
جناب آنچه فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است و لیکن
گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود و بیان آن را طلب نموده ذکر شد
که خاتم انبیا و سید اصفیا دین مرتفعه در فرقان تشبیه بسما فرموده‌اند بعلت
علو و رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره
دو رکن اعظم اقوم مقرّر شده است که نیّرین باشند و شمس و قمر نامیده
همچنین در سماء دین هم دو نیّر مقدّر گشته که صوم و صلوة باشند الاسلام
سماء و الصّوم شمسها و الصّلوة قمرها باری اینست مقصود از تلویحات کلمات

مظاهر

مظاهر الهی پس اطلاقات شمس و قمر در این مراتب با این مقامات مذکوره در آیات
نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد نیست که مقصود از تاریکی شمس و قمر
و سقوط انجم ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است
که مظهر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز ابرار را از این کاس نصیبی
نیست و جز اخیار را قسمتی نه ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها
کافوراً و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی
که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظل آن شمس و قمر معارف و اوامر
منور و مهتدی میشدند تاریک میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه
فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند و یا از
مظهر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و لجاج البته معانی آن واضح
میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتار نمیشدند بلی چون
علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی مهلکه کفر و ضلالت
بهلاکت رسیده اند و هنوز مشعر نشدند که علامات کل ظاهر شده و شمس
موعود از افق هدی اشراق نموده و شمس و قمر علوم و احکام و معارف
قبل تاریک شده و غروب نموده حال بچشم علم الیقین و جناحین عین الیقین بصراط

حق الیقین قدم گذار قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون تا از اصحاب
محبوب شوی که میفرماید الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه
تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده فرمائی ای برادر من قدم روح بردار
تا بادیه های بعید و بُعد و هجر را آنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل
در آئی و در نفسی بانفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرگز این مراحل طی نشود و مقصود
حاصل نیاید و السلام علی من اتبع الحق بالحق و کان علی صراط الامر فی شاطی العرفان
باسم الله موقوفا اینست معنی آیه مبارکه که میفرماید رب المشارق و المغارب
زیرا که از برای هر شمس از این شموس مذکوره محل اشراق و غروبست
و چون علمای تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در
تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز
از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی
دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
محلی طالع میشود و بمحلی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده اینست
مراتب علم عباد و با وجود این با جواهر علم و لطایف حکمت چه جهلها و عیبها
که نسبت میدهند و همچنین از این بیانات واضحه محکمه متقنه غیر متشابهه تفطن نما

که از

که از علائم ساعت و قیامت است و از آن جمله است که میفرماید اذا
السّماء انفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع میشود و
بظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم بخدا اگر درست
ملاحظه شود این انفطار سماء اعظم است از انفطار سماء ظاهری قدری تأمل فرمائید
که دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع در تحت او نشو و نما نموده باشند و
باحکام مشرقهٔ او تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر او را نشنیده بقسمی
که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع
ننموده بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوّت و قدرت الهی تفریق نماید و
فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج
رعاع گمان نموده‌اند از انفطار سماء و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه
نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامه شده‌اند والله مستغنیاً
با آنچه ابداً که بر آن وجودهای مبارکهٔ لطیفهٔ رقیقه وارد میشود و با کمال قدرت
صبر میفرمایند و با نهایت غلبه تحمّل مینمایند و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک
نما که از غمام رحمت آن سماء بر قلوبیکه نیسان مکرمت مبذول داشت تبدیل شد
اراضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین توحید که در ریاض

قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان
روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نشده چگونه رجالیکه حرفی تعلیم نگرفته اند و
معلّم را ندیده اند و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته اند بکلمات و معارفی تکلّم نمایند که
احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده اند و از آب حکمت
لدنّی عجین گشته اند اینست که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و
این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار محجوبه
کدره احداث شده و او را گاهی از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند
ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و
مقدّس میشد که لعلّ بتجلّی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنّی
فائز میگشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جرزه وجود تبدیل نمیشد چگونه
محلّ ظهور اسرار احدیّه و بروز جواهر هویّه میشد اینست که میفرماید یوم
تبدّل الارض غیر الارض و از نسمات جود ان سلطان وجود ارض ظاهره
هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکّرون و دیگر معنی این آیه را ادراک
نما که میفرماید والارض جمیعاً قبضته یوم القیمة والسّموات مطویّات
بیمینه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون مضمون آن اینست که همه زمین اخذ

بقبضه

شده در دست او است روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست
او است حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک
نموده اند چه حسن از او مرتب میشود و انگهی این مسلمست که حق منیع دستی
که مرئی شود و ببصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب بذات نیست
بلکه کفریست محض و انکاریست صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی مظاهر
امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند اینهم بغایت بعید است
و بیفایده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از سموات سموات
ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط
شده بود بقبضهٔ قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض منیعه تازه در قلوب
عباد مبسوط فرمود و ریاحین جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از
صدور منیره انبات نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه
در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت
و بشمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه مزین یافت این است اسرار کلمات
که بیحجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون
و وهم و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید

صبح

علم و یقین در مشکاة قلب و دل برافروزی و جمیع این کلمات مرموزه و اشارات
ملغزه که از مصادر امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور
شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده طیبه از اراضی جرزه فانیه و همیشه این
از سنت الهی در میان عباد بوده و چنانچه در کتاب مسطور است و همچنین آیه
قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا بیثرب
رو به بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی سخنهای
ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل
کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار مکدر شدند و لحاظاً متفکر و متحیر در سما نظر
میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلب وجهک
فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت با جمعی اصحاب
بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول
نمود و عرض کرد فول وجهک شطر المسجد الحرام در اثنای نماز حضرت
از بیت المقدس انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب
در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را برهم زده اعراض نمودند این فتنه نبود
مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد

و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب
نماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند مثل
داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ
حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را
بتوجه همان جهة امر میفرمودند و نسبت اراضی هم بآن سلطان حقیقی یکیست مگر
هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص بامری دهد چنانچه میفرماید و لله
المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله با وجود تحقق این امور
چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نشود مگر
برای آنکه کل بمحک امتحان الله درآیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل
یابد اینست که بعد از اختلاف ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة التی کنت
علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن
اینست که ما نگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدس باشد مگر آنکه بدانیم
که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت
نمیکند و صلوة را باطل نموده فرار مینماید حمر مستنفرة فرت من قسورة

اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی در تبیان مفتوح
شود و جمیع علوم و اسرار آنرا بی حجاب مشاهده فرمائید و نیست این امور
مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و الّا آن سلطان حقیقی لم یزل
بذات خود غنی بوده و از معرفت موجودات و لا یزال بکینونهٔ خود مستغنی خواهد بود
از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره
از بحر جود او همهٔ هستی را بحیات باقیه مشرّف فرماید ولیکن چون مقصود
امتیاز حق از باطل و شمس از ظل است این است که در کل حین امتحانهای منزله
از جانب رب العزه چون غیث هاطل جاریست اگر قدری در انبیای قبل و
ظهور ایشان تعقّل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال و اقوالیکه
مخالف نفس و هوی است محتجب نمی مانند و همه حجبات را بنار سدرهٔ عرفان محترق
نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای
معظم و صاحب کتاب بود در اوّل امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت
دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست
آنحضرت او را اعانت نمود و مدّعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب
مسطور است و ذکر تفصیل باعث تعویق و تعطیل مقصود میشود و این خبر در شهر

اشتهار

اشتهار یافت و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نص کتاب است
تا آنکه بخبر ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف
بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامت فرمودند و در مراجعت در وادی
مبارکه که بریه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیت از شجره لا شرقیه
و لا غربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی از نار موقده ربانی استماع
فرمود و مأمور بهدایت انفس فرعونیه گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی
نجات داده بصحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع
جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام قرب رساند و چون در منزل
فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بآنچه مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی
گشود و گفت آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل اینکه
رب العظمه خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض نمود و فعلت فعلتک
التی فعلت و انت من الکافرین قال فعلتها اذاً و انا من الضالین
ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین
حال تفکر در فتنهای الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروف است
بقتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم نماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سنه او اقل

هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ
شده بحکم تربیت او را از ما بین عباد برگزیده و بامر هدایت کبری مأمور فرمود
و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا
باین اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت
احتراز نفوس گردد و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت قدم
از عظمت امر و تحیّر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه میشود که
بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین کلمه زبان گشود که یا لیتنی متّ قبل هذا
و کنت نسیاً منسیّا که ترجمه آن اینست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر
و آنکه بودم از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن بگدازد
و روانها میپرد و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل
کفر و شقا آخر تفکّر نمائید که مریم چه جواب با مردم میگفت طفلی که پدر او معین
نباشد چگونه میتوان بمردم معین نمود که این از روح القدس است این بود
که آن مخدره بقا آن طفل را برداشته بمنزل خود مراجعت فرمود تا چشم قوم براو
افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امّک
بغیّا که مضمون او اینست که ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو

بدکار

بیکبار حال ناظر باین فتنهٔ کبری و امتحان عظمی شوید و از همه گذشته همان جوهر
روح که در میان قوم بنسبت بی پدری معروف بوده او را پیغمبر بسنجید و
حجّت خود نمود بر کلّ اهل سموات و ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور
مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون
براین جواهر اسرار مطّلع شوی بمقصود آن نگار اطّلاع یابی و اقوال و افعال
آن ملیک باقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال او مشاهده
شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او
بنظر آید اینست که این افعال و اقوال در ظاهر نقمتند برای فجّار و در باطن
رحمتند برای ابرار اگر بدیدهٔ قلب ملاحظه رود در کلمات منزله از سماء مشیّت
با امور ظاهره از ملکوت قدرت یکسان مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد
چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و
چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود قسم بمربّی وجود و منزل کلمات که در حین بی تکلّم
حکم بر کفر و امر بر قتل مینمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفخهٔ روح القدس
ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته اگر صد هزار خروش برآری بگوش احدی
نرود که بی پدری مبعوث برسالت گشته و یا قائلی از شجرهٔ نار انی انا الله آورده

چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که مظهر این امور و
نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع شده باوجود
این متمسکند بظنونات انفس مردوده شده چه نسبتها که داده اند و چه بلایا
که وارد آورده اند که در ابداع شبه آن بظهور نیامده الله اکبر بیان که باین مقام
رسید رائحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سبای
الهی وزید و اشارتش بهار بشارت تازه بخشید و روح افتوحی نو انداخته
بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیکران از آن یار بی نشان آورده
که خلعت ذکر از قدّ لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه
بی لفظ رمز کشف معانی مینماید و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای شاخسار
هجر و فراق را ناله و افغان می آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی
تعلیم مینماید و گلهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه
گری تلقین مینماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می بخشد و دقایق رموز
و رقایق آنرا در صدر عشاق بودیعه میگذارد و بنفسی عنایت در این ساعت فرموده
که روح القدس بغایت حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده و ذره را
طراز خورشیدی عنایت نموده و الطاف بمقامی رسیده که جُعل قصد نافهٔ

مشک

مشبّک نموده و قلبش در مقابل آفتاب منیر گذارده مرده گانرا از نفحهٔ حیات
از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلانرا بر صدر علم منزل داده و ظالمانرا
بر فراز عدل محل معیّن نموده و عالم هستی بجمیع این عنایات حامل گشته تا کی
اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان لب افتاده
را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بُعد و نیستی را بسرادق
قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب کدام این حبّهای قدس انبات
نماید و از ریاض نفوس کدام شقایقهای حقایق غیبی بشکفد باری نه چنان سدرهٔ
عشق در سینای حبّ مشتعل شده که بآبهای بیان افسرده گردد و یا اتمام
پذیرد و عطش این حوت را ابحر تسکین ندهد و این سمندر ناری جز در نار روی یار
مقرّ نگزیند پس ای برادر سراج روح را از مشکاة قلب بدهن حکمت برافروز
و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه او را خاموش نکند و از نور
باز ندارد و کذلک نرشّ علیک من انوار شموس الحکمة و العرفان لیطمئنّ
بها قلبک و تکون من الّذین هم کانوا باجنحة الایقان فی هواء العلم مطیورا
و قوله حینئذ یظهر علامة ابن الانسان فی السّماء یعنی بعد از کسوف شمس
معارف الهیّه و سقوط نجوم و احکام مثبته و خسوف قمر علم که مربّی عباد است

و اعلام هدایت و فلاح و طلعت فجر صدق و صلاح ظاهر میشود علامت
ابن الانسان در آسمان و مقصود از سماء سماء ظاهر است که قرب ظهور آن
فلک سموات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان
نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات را بظهور آن نیر اعظم
و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشر است اهل ارض را بان فجر اقوم
اکرم و این دو علامت در سماء ظاهر و سماء باطن قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته
چنانچه شنیده اند از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آنحضرت نمرود خوابی دید
و کهنه را خواست اخبار دادند بر طلوع نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض
ظاهر شد که مردم را بشارت میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او حکایت
کلیم الله بود که کهنهٔ آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع
شده و آن است بر انعقاد نطفه که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست
و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود
و اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور
ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر دوست ندارم حکایات واقعهٔ قبل را
ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیانهم که میشود نیست مگر از کمال حب

بالجناب

باینجناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان
بر بحر علم وارد گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند الّا
این عبد اشتغال باین مقالات را از ذنبی عظیم میدانم و عصیانی کبیر میشمرم و همچنین
نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی
در سما باثر آن نجم آمدند تا داخل شدند بشهر که مقر سلطنت هیرودس بود
و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضهٔ تصرّف او بود و کانوا قائلین این
هو المولود ملک الیهود لانا قد رأینا نجمه فی الشرق و وافینا لنسجد له و بعد
از تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد این علامت
در سماء ظاهر و علامت در سماء باطن که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن
ذکریا بود که مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت چنانچه میفرماید
انّ اللّه یبشرک بیحیی مصدّقاً بکلمة من اللّه و سیّداً و حصوراً مقصود
از کلمه حضرت عیسی است که یحیی مبشر بظهور او بود و در الواح سماوی هم
مسطور است کان یوحنا یکرز فی بریة یهودا قائلاً توبوا فقد اقترب
ملکوت السموات و مقصود از یوحنا یحیی است و همچنین قبل از ظهور جمال
محمدی آثار سماء ظاهری ظاهر شد و آثار باطن که مردم را در ارض بشارت

میداوند لظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد چنانچه روزبه
که موسوم بسلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هر یک
میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد تا نوبت بچهارم رسید و او در حین
موت فرمود ای روزبه بعد از تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمدی
اشراق مینماید و بشارت باد ترا بلقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع منیع
و اکثر از منجمان خبر ظهور نجمش را در سماء ظاهر داده‌اند و همچنین در ارض هم
نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما پس از این معانی مبرهن شد که قبل
از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان
باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیانست ظاهر میشود و آن
ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای
لقای آن شمس هویه و قمر احدیه و قوله و ینوح کل قبایل الارض و یرون ابن
الانسان آتیاً علی سحاب السماء مع قوة و مجد کبیر تلویح این بیان اینست
که یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جهة فقدان شمس جمال الهی و قمر علم
و انجم حکمت لدنی و در این اثنا مشاهده میشود که آن طلعت موعود و جمال
معبود از آسمان نازل میشود در حالتیکه برابر سوار است یعنی آن جمال

الهی از سموات مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما
نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه است
و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امهات ظاهر میشوند
ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند
ولیکن بر رفرف معانی متکئند و در حینی که میان عباد مشی مینمایند در هوای
قرب طایرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر بمعارج احدیه
پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در
هر آنی ملکوت غیب و شهود را سیر نمایند بر عرش لا یشغله شأن عن
شأن واقفند و بر کرسی کل یوم هو فی شأن ساکن از علو قدرت سلطان
قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث می شوند اینست که میفرماید از آسمان
نازل میشود و لفظ سماء در بیانات شموس معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود
مثلا سماء امر و سماء مشیت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان
و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال ذلک و در هر مقام
از لفظ سماء معنئی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین
کاوس ازلیه احدی ادراک ننماید مثلا میفرماید و فی السماء رزقکم

و ما توعدون و حال آنکه رزق از ارض انبات مینماید و همچنین الاسماء تنزل
من السماء با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر میشود اگر قدری مرآت
قلب را از غبار عارضه پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات
کلیه جامعه ربوبیه را در هر ظهوری ادراک مینمائی و بسر اعلم واقف
میشوی ولیکن تا حجبات علمیه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی
بصبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بدو قسم منقسم است علم الهی
و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات
نفس ظلمانی باهر معلم آن حضرت باری و معلم این وساوس نفسانی
بیان آن اتقوا الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار آن شجر صبر و
شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات
صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی
که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمیشود این شجره جز بغی و فحشا
ثمری نیارد و جز غل و بغضا حاصلی نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش
نار مهلک فنعم ما قال تمسک باذیال الهوی واخلع الحیا و خل سبیل الناسکین
وان جلوا پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه

تعلقات

تعلقات مقدس فرمود تا محل ادراک الهامات غیبی شود و خزینهٔ اسرار
علوم ربانی گردد اینست که میفرماید السالک فی النهج البیضا و الرکن الحمرا
لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصفر عما فی ایدی الناس اینست شرط سالک
درست تفکر و تعقل فرموده تا بیحجاب بر مقصود کتاب واقف شوی
باری از مطلب دور نمانیم اگرچه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه
میخواهم اختصار نمایم و باقل کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست
رفته و با وجود این چه قدر از لئالی اسرار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه
مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که احدی مس آنها
ننموده لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان و با همهٔ این بیانات گویا حرفی از
مقصود ذکر نشده و رمزی از مطلوب مذکور نیامده تا کی محرمی یافت شود
و احرام حرم دوست بندد و بکعبهٔ مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان
اسرار بیان بشنود و بیابد پس از این بیانات محکمه واضحه لائحه مقصود
از غمام در آیهٔ منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید با ابر و غمام
نازل میشود مقصود از ابر آن اموریست که مخالف نفس و هوای ناس است
چنانچه ذکر شد در آیهٔ مذکوره افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم

ففریقاً کذّبتم و فریقاً تقتلون مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع
قواعد و رسوم عادیه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علما و همچنین ظهور
آن جمال ازلیه بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت
و ذلّت و نوم و یقظه و امثال ذلک از آنچه باشد که مردم را بشبهه
می اندازد و منع مینماید همه این حجبات بغمام تعبیر شده و اینست آن غمامیکه سموات
علم و عرفان کل من فی الارض باو میشکافد و شق میگردد چنانچه میفرماید یوم
تشقّق السّمآء بالغمام و همچنانکه غمام ابصار ناس را منع مینماید از مشاهدهٔ
شمس ظاهری همین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع می نماید از
ادراک آن شمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا
ما لهذا الرّسول یأکل الطّعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک
فیکون معه نذیراً مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر ظاهری و ابتلای
ظاهری و همچنین لزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث
امکانیه چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحراهای شک
و ریب و بیابانهای وهم و تحیّر متحیّر می ماندند که چگونه میشود نفسی از جانب خدا
بیاید و اظهار غلبه نماید بر کل من علی الارض و علّت خلق موجودات را بخود نسبت

دهد چنانچه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و مع ذلک باین قسمها مبتلا
بامور جزئیه شود چنانچه شنیده‌اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض
و ذلت چنانچه سرهای اصحاب ایشان را از شهرها بهدیه میفرستادند و ایشان را
منع مینمودند از آنچه باو مامور بودند و هرکدام در دست اعدای
دین مبتلا بودند بقسمی که بر ایشان وارد می‌آوردند آنچه اراده می‌نمودند
و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان
غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق
هویه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آبا و اجداد باقی هستند و بآداب
و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند
شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است
و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند
و مخالف و منکر آنرا کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد
البته این امور حجاب و غمام است از برای آنهائیکه قلوبشان از سلسبیل
انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرد استماع این امور چنان
محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش

میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده اند و شنیده اند از قرون
اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات
ظلمانی و غمام امتحانات ربانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس
او بشناسیم و اگر هم حجت بخواهیم بیک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا بمنبع فیض
نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفست فائز گردیم نه آنکه
هر روز بخیالی اعتراض نمائیم و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود
اینکه از قبل این امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند
تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر البحور فیوضات محروم
نسازند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این مضمونات در قرآن
هم نازل شده چنانچه میفرماید یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و علمای
ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند که مضمون
آن اینست که روزیکه میآید خدا در سایه از ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب
سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده اند چنانچه
از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس
هذا عذاب الیم که مضمون آن اینست که روزیکه میآید آسمان بدودی آشکار

و فرو میگیرد مردم را و اینست عذاب الیم و همچنین اموراتی را که مغایر انفس
خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّة محکّ و میزان
قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی
و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم رسومات
عادتیّه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام
دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذابیست برای
انهاکه هرچه میخواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعذابی
جدید معذّبند زیرا که هرچه میشنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف
ارض ظاهر شده و هر روز در علوّ است ناری جدید در قلوبشان مشتعل میشود
و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز
بعنایت الهی محکمتر و راسختر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان
ظاهر میگردد و در این ایّام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
جرئت تکلّم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار جان بدل
و جان رایگان دهد و دست ایثار مینماید ملاقات نمایند از خوف اظهار
ایمان میکنند و چون خلوت میکنند بسبّ و لعن مشغول میشوند چنانچه

میفرماید اذا لقوکم قالوا آمنّا و اذا خلوا عضّوا علیکم الانامل من الغیظ
قل موتوا بغیظکم انّ الله علیم بذات الصدور و عنقریب است که
اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع
دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری اکثر علما چون این آیات را ادراک ننموده
و از مقصود قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را بقیامت موهوم من حیث
لایشعر تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح
همین دو آیه جمیع مطالب را که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر ایقان
بعنایت رحمن واصل میگردند کذلک تغنّ علیک حمامة البقاء علی افنان
سدرة البهاء لعلّ تکوننّ فی مناهج العلم و الحکمة باذن الله مسلوکا و قوله نزّل
ملائکة الی آخر القول مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوّه روحانی صفات
بشریه را بنار محبّت الهی سوختند و بصفات عالین و کروبیین متّصف گشتند
چنانچه حضرت صادق در وصف کروبیین میفرماید قومی از شیعیان ما هستند
خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
ظاهر و هم بر حسب باطن و لیکن در یکمقام دلالت بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام
دیگر میفرماید مؤمن مثل کبریت احمر است و بعد بمستمع میفرماید آیا کبریت احمر دیدهٔ

[illegible]

ملتفت شوید باین تلویح که ابلغ از تصریح است که دلالت میکند بر عدم وجود مؤمن
این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق بی انصاف که رائحهٔ
ایمان نشنیده اند مع ذلک کسانیرا که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت
بکفر میدهند باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک و مقدس
گشتند و متخلق باخلاق روحانیین و متصف باوصاف مقدسین شدند لهذا
اسم ملائکه بران نفوس مقدسه اطلاق گشته باری اینست معنی این کلمات که هر
فقرهٔ آن بآیات واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لائحه اظهار شد و چون امم
عیسی بمعانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای
ایشان ادراک نمودند ظاهر نشد لهذا بمظاهر قدسیه از آن یوم تا حال اقبال
ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیه
محجوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و اینقدر ادراک ننمودند
که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر
شود دیگر کرا یارای انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم
و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید که اگر این عبارات که در انجیل
مسطور است بر حسب ظاهر وارد شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره

با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل شک
باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف
و تکلم نیستند تا چه رسد برد و قبول و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای
نصاری با آنحضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند
آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت
نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد چنانچه رب العزة از لسان ایشان
خبر داده که لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا که مضمون آن اینست
چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمانرا آیات
که در همه اعصار و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم
بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد
و فلان برهان باهر نیامد و این مرضها عارض نمیشد کر آنکه تمسک بعلمای
عصر میجستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرده و هیاکل الهیه و ایشانهم
نظر باستغراق در شئونات نفسیه و اشتغال بامورات دنیه فانیه این شموس
باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات
الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر با ادراک خود

معنی

معنی و بیان می نمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیسان فضل و رحمت ایزدی
مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدعی و مقرّند بحدیث مشهور که میفرماید حدیثنا
صعب مستصعب و در جای دیگر میفرماید ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا
ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلّم است نزد خود
ایشان که هیچیک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست دو قسم اوّل که واضح
است و امّا ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محک الهی جز غش
چیزی از ایشان بظهور نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمائیکه در
مسائل شرعیه هنوز در ظن و شکّند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیه و جواهر
اسرار کلمات قدسیه اظهار علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است
هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحه معانی احادیث را ابداً ادراک ننموده و غافل
از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق
علیه یمرّون و هم لظهور العلامة ینتظرون قل یا ملاء الجهال فانتظروا کما
کان الذین من قبلکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سؤال شود که از شرائط ظهور
انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس
محمّدیه است چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد مع ذلک بچه دلیل

وبرهان نصاری وامثال آنها را رد فرمائید و حکم بر کفر آنها نموده اید چون عاجز
از جواب میشوند تمسک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد از اینکه من عند الله
است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است لو انتم تعرفون و با اینکه
مقصود از تحریف را در اینمدت ادراک ننموده اند بل در آیات منزله و کلمات
مرایای احمدیه ذکر تحریف غالین و تبدیل مستکبرین هست ولیکن در مواضع
مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن صوریاست که در وقتیکه اهل خیبر
در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آنحضرت
فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست
حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مصدقید ابن صوریا را
قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقسمک بالله الذی فلق
لکم البحر و انزل علیکم المن و ظلل لکم الغمام و نجیکم من الفرعون و ملائه و فضلکم علی
الناس بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و الزانیة
المحصنة که مضمون او اینست که آنحضرت ابن صوریا را باین قسمهای مؤکد
قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زنای محصن چه نازل شده عرض نمود یا محمد

بجمه

رجمست آنحضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجرا نیست
عرض نمود چون بخت النصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رسانید
دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل و علمای آن عصر نظر بقلت
یهود و کثرت عمالقه بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه
از دست بخت النصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول میشوند و بانمصالح حکم قتل را
از میان بالمره برداشتند باری در این حین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این
آیه عرض نمود یحرفون الکلم عن مواضعه این یک موضع بود که ذکر شد و در
اینمقام مقصود از تحریف نه آنست که این همج رعاع فهم نموده اند چنانچه بعضی
میگویند که علمای یهود و نصارا آیاتی را که در وصف طلعه محمدیه بود از کتاب
محو نمودند و مخالف آنرا ثبت کردند این قول نهایت بیمعنی و بی اصل است
آیا میشود کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته او را محو نماید
و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر بمکه و مدینه نبود که بتوانند
تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع
علمای فرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتابست برهوی و میل
خود و چون یهود در زمان آنحضرت آیات تورات را که مدل بر ظهور آنحضرت بود

بهوای خود تفسیر نمودند و ببیان آنحضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف
درباره آنها صدور یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نموده
امت فرقان آیات کتاب و علامات ظهور را بمیل و هوای خود تفسیر مینمایند
چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منهم یسمعون
کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و این آیه هم دلالت بر تحریف
معانی کلام الهی نه در محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و عقول مستقیمه
هم ادراک مینماید و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم
ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا الی آخر الآیه و این آیه
در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آن علما بواسطه استرضای
خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواحی چند بر رد حضرت
نوشتند و بدلایل چند مستدل شدند که ذکر آنها جایز نه و نسبت دادند آن دلایل
خود را که از اسفار توراة مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود که چه مقدار
رد بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این مفتریات
مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الالباب است باری مقصود
از این اذکار این بود که اگر بگویند این علایم مذکوره را که از انجیل ذکر شد تحریف

یافته

یافته‌ورد نمایند و تمسّک بآیات و اخبار شوند مطّلع باشید که کذب محض
و افترای صرف است بلی ذکر تحریف بانمعنی که ذکر شد در اماکن مشخّصه هست
چنانچه بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم
ظاهره هم نزد بعضی از امّیین الهی هست دیگر معارضین باین خیال نیفتند و معارضه
ننمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطّلاع ذکر آن
مراتب و مطالب را نموده‌اند و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است
درباره یهود نازل شده لو انتم فی جزایر علم الفرقان تخبرون اگرچه از بعضی حمقای
ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و بآسمان رفته
دیگر غافل از آنکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر بر حضرت باری جلّ و عزّ
ثابت میشود زیرا که بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غایب شد و بفلک
چهارم ارتقاء فرمود و کتاب حق جلّ ذکره که اعظم برهان او است
میان خلق او هم غایب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق
شمس محمّدی بچه متمسّکند و بکدام امر مأمور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی
میشوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته
انقطاع فیض فیّاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می‌آید

نعوذ

فنعوذ بالله عما یظنون العباد فی حقه فتعالی عما هم یعرفون ای عزیز در این صبح
ازلیه که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سرادق
عصمت و حفظ و یأبی الله الا ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و ید
ملکوت کل شیء مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایات
و مکرمت الهی در مدینه قدسیه انا لله وارد شویم تا بمواقع عز انا الیه راجعون
مقر یابیم انشاء الله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا
ادراک مراتب مالانهایه عرفان نمائید و حق را اظهر از آن بینید که در اثبات
وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا بحجتی تمسک جوئید ای سائل محب اگر
در هوای روحانی طائری حق را ظاهر فوق کل شیء بینی بقسمی که جز
او را نیابی کان الله و لم یکن معه من شیء و این مقام مقدس از آنست که
بهیچ دلیل مدلل شود و یا آنکه برهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت
سائری کل اشیا بمعرفت او معروفند و او بنفسه معروف بوده
و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود فرموده اولم
یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی که خود قرار فرموده
و اعظم از این حجت نبوده و نیست دلیله آیاته و وجوده اثباته در اینوقت

ازل

از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا مینمائیم که وصایای الهی را
که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند
که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة الحقایق و نور الانوار متمسک
ببعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان
وارد آمد چه که آن سلطان هویه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق او را بحرفی از بدایع
کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور
نفس و هوی محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان باو
و ادراک ایام و لقای او میشود لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الاخر فلتستمعن یا اهل
البیان ما وصیناکم بالحق لعل تسکنن فی ظل کان فی ایام الله ممدوداً

الباب المذکور فی بیان ان شمس الحقیقة و مظهر نفس

الله لیکونن سلطاناً علی من فی السموات والارض وان لن یطیعه احد
من اهل الارض و غنیاً عن کل من فی الملک وان لم یکن عنده دینار
کذلک نظهر لک من اسرار الامر و نلقی علیک من جواهر الحکمة
لتطیرن بجناحین الانقطاع فی هوآء الذی کان عن الابصار مستوراً

لطایف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیه و مرایای قدسیه
مبرهن و واضح شود که شموس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر
و زمان که از خیام غیب هویه بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت
ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهره و سطوتی غالب
ظاهر میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محل ظهور یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید و بر اولو العلم و افئده منیره واضحست که غیب هویه و ذات
احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست
از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده
و هست و لایزال بکینونه خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر چه میان او و ممکنات
نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهه و اشاره بهیچوجه ممکن نه
زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و باراده
او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات بعرصه شهود و هستی قدم
گذاشتند سبحان الله بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده
و نخواهد بود و یحذرکم الله نفسه بر این مطلب برهانیست واضح و کان الله

وهم

ولم یکن معه من شئ ولیلبثت لاشئ چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما و عرفا
و حکما بر عدم بلوغ معرفت آنجوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن
حقیقة الحقایق مقر و مذعن شده‌اند و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه
ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسعه سبقت رحمته کلشئ و وسعت
رحمتی کلشئ جواهر قدس نورانیرا از عوالم روح روحانی بهیاکل عز انسانی
در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و ساذج قدمیه
و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود
بحکایت مینمایند مثلا علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او
و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر
فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزال چنانچه میفرماید لا فرق بینک و
بینهم الا بانهم عبادک و خلقک و اینست مقام انا هو و هو انا
که در حدیث مذکور است و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است
و این بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها و زمین است
محال بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس

حقیقی ظاهر و هویداست که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ
شیئ بخلعت هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود و چه آفتابهای معارف
که در ذرّه مستور شده و چه بحرها حکمت که در قطره پنهان گشته خاصّه
انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز
گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف
ظاهر و هویداست و کلّ این اسما و صفات راجع باوست اینست که فرموده
الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که مدلّ و مشعر براین مطلب
رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویه و صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم
افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم
انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العما فداه میفرماید من عرف
نفسه فقد عرف ربّه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در این عبارات
تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم نامتناهی را بروجه خود گشوده یابی
باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه
هستند هرکدام بقدر استعداد خود مدلّ و مشعر بر معرفت الهیه بقسمی که احاطه
کرده است

کرده است ظهورات صفاتیه و اسمائیه همه غیب و شهود را اینست که
میفرماید ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
عمیت عین لا تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رایت شیئا الا و قد رایت
الله فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی
هیاکل التوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلیلا
و اعظم حکایة است که از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او
مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرکند بافاضه ایشان
لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود
بحتند بلکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف ایشان از وصف ماسوی و
این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده اند از غیب
الغیوب و از کل اسما و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت
و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر
احدیه ظاهر و هویدا است و این صفات مختص ببعضی دون بعضی نبوده
و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف
و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشد ظهورا و اعظم نورا

ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای
غیر متناهیه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل
نورانیه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی
بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن
محال صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همهٔ این وجودات منیره
و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن
جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این فقره
بر هر ذی بصری ثابت و محقق است دیگر احتیاج برهان نیست بلی این عباد
چون از عیون صافیهٔ منیرهٔ علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ ننموده
اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سایرند و از بحر عذب
فرات معرض شده در حول ملح اجاج طائف گشته‌اند چنانچه در وصف ایشان و
رفقاء هویه بیان فرموده و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا
و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا
عنها غافلین که ترجمهٔ آن اینست که اگر ببینید راه صلاح و رستگاری را

اورا اخذ نمی نمایند و با او اقبال نمی کنند و امّا اگر راه باطل و طغیان
و ضلالت را مشاهده کنند او را برای خود راه وصول بحق قرار دهند
و این اقبال (به باطل) و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین ضلالت و گمراهی مبتلا
نشدند مگر بجزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما
و ظهورات آن غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که
کرورها آیات الهیّه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض
نموده و تمسّک جسته اند باقوال عبادی که یکحرف از آنرا ادراک نمی نمایند از
(این)جهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان
علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند باری راجع بمطلب
میشویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثوره از انجم
مضیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق
یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده
و هستند و در نهایت ذلّت و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب
در حق قائم مذکور است حق و لا ریب فیه ولکن نه آن سلطنت و حکومت
که هر نفسی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را

بظهور بعد همهٔ آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل
مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت
و جمیع صفات و اسما ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و
مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه
و قدرت آنحضرت است بر همهٔ ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلای
ظاهری ظاهر شود یا نشود و این بسته باراده و مشیت خود آنحضرت است
ولکن بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر
که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا و ادراک
مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شموس حقیقت
بنفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطهٔ باطنیه است که بآن احاطه مینمایند کل
من فی السموات والارض را و بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم
ظاهر بظهور میآید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر
و هویداست و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیدید که چه مقدار از اهل کفر و
ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج
لطیفت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آنحضرت میریختند

و این

واین معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثهٔ شیطانیهٔ خود اذیت بآن هیکل
ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله
ابی و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آنحضرت را
تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهائیکه نعوذ بالله من
ان یجری به المداد و یتحرک علیه القلم او یحمله الالواح ملی این نسبتها بود که سبب
ایذای مردم نسبت بآنحضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت
اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه
بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آنحضرت فرمود ما اوذی نبی بمثل
ما اوذیت و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که بآنحضرت نمودند همه مذکور است
فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الامر تطلعون حتی قسمی بر آنحضرت سخت شد
که احدی با آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی که خدمت
آنحضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد می نمودند اینموقع یک آیه ذکر
مینمائیم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آنحضرت نوحه و ندبه
نمائی و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلایا و اعراض ناس
بغایت افسرده و دلتنگ بود جبرئیل از سدرة المنتهای قرب

تزیب

نازل شده این آیه تلاوت نمود و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت
ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ
است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو و بار منافقین و ایذای
ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن نفقی در زیر ارض یا نردبانی بسوی
آسمان که تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر آنکه
در زیر زمین پنهان شوی و یا باسمان فرار نمائی و حال امروز مشاهده نما که چه
قدر از سلاطین باسم آنحضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل آن ساکن شده
و بنسبت بانحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را
بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت داخل نشده اند و قمیص
کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقر و معترفند
اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا
که یا در حیات و یا بعد عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه
الیوم ملاحظه میگردد و لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لا یزال طائف
حول ایشان است و همیشه با ایشانست و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنی
است که احاطه نموده کل من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت حقیت

که از آن

Missing page

که از آن شمس احدیه ظاهر شد آیا نشنیدی که بیک آیه چگونه میانهٔ نور و ظلمت
و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت
که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره جمیع بتنزیل همان یک آیه هویدا
شد و بعرصهٔ شهود آمد و همچنین آن آیهٔ منزله رحمت بود برای ابراریکه در حین
استماع گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نقمت شد برای فجاریکه آنهائیکه بعد از استماع
گفتند سمعنا و عصینا و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر چنانچه
دیده اید که آنهائیکه اقرار نمودند با آنهائیکه انکار نمودند در صدد جان و مال هم برآمدند
و چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و این
حاد و برنده بود این سیف بدیع که همهٔ نسبتها را از هم قطع نمود و از جهت ملاحظه
فرمائید که چگونه وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان
نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود و بسبب ایمان باین امر بدیع
منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند کذلک
یؤلف الله بین قلوب الذینهم انقطعوا الیه و آمنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل
بایادی العز مشروبا و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف العقاید و مختلف المذاهب
و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص

هدایت معتدی نشدند و جهال ازلی را معتقدی نگشتند چنانچه وقتی که سراج محمدی
در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود این بود
که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزا مفتوح گشت چنانچه از زبان
مشرکین روح الامین خبر داده ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت
لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنهائیکه کافر شدند
بخدا و آیات او نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا و در جای دیگر
میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم أئذا کنا ترابا ائنا لفی خلق جدید که ترجمه
آن اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب هست قول کافران و معرضان
که میگویند که آیا ما تراب بودیم و از روی استهزا میگفتند که آیا ما هستیم مبعوث
شدگان اینست که در مقام دیگر قهراً لهم میفرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم
فی لبس من خلق جدید که مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و مانده شدیم
از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید و علمای تفسیر و
اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محجوب ماندند
لهذا آمدند بقاعده نحو استدلال نمودند اذا که بر سر ماضی در آید معنی مستقبل افاده

میشود و بعد در کلماتیکه کلمهٔ اذا نازل گشته متحیر ماندند مثل اینکه میفرماید و نفخ
فی الصور ذلک یوم الوعید و جاءت کل نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن
اینست دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که بنظر ما بسیار بعید بود و آمد
هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه و در مثل اینمواقع باز کلمهٔ
اذا را مفقود گرفتند و باستدلال شدند براینکه چون قیامت محقق الوقوع است
لهذا بفعل ماضی اداشده که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک
و تمیز ند که نفخهٔ محمدیه را که باین صریحی میفرماید از افاضهٔ این نقره الهی خود را محروم
مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست میشوند با اینکه تحقق وجود
اسرافیل و امثال او و بجبان خود آنحضرت شده قل اتستبدلون الذی هو خیر لکم
فبئس ما استبدلتم بغیر حق و کنتم قوم سوء آخرین بلکه مقصود از صور صور محمدیست
که بر همهٔ ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین را
که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیدهٔ ایمانیه مخلع فرمود و بحیات
تازه بدیعه زنده نمود اینست وقتیکه آن جمال احدیه اراده فرمود که رمزی
از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این
آیه آورد فسینغضون الیک رءوسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا

یعنی

یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا حرکت
میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در جواب بگو که شاید
اینکه نزدیک باشد تلویح همین یک آیه مردم را کافیست اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند
سبحان الله چه قدر آن قوم از سُبُل حق دور بودند با اینکه قیامت بقیام آنحضرت
قائم بود و علامات و انوار او تمام ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریه
مینمودند و معتکف بودند بتماثیلیکه علمای عصر با افکار عاطل باطل جسته‌اند و از شمس
عنایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته‌اند بلی جُعل از روایح قدس ازل
محروم است و خفاش از تجلّی آفتاب جهانتاب در گریز و این مطلب در همهٔ اعصار
در حین ظهور مظاهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لابد لکم بان تولدوا مرّة اخری و در
مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لن یقدر ان یدخل ملکوت الله
لانّ المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح و هو الروح که ترجمهٔ آن اینست
که هر نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود
و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شد و تولد یافت
پس اوست جسد و متولد شده از روح که نفس عیسی باشد پس اوست روح خلاصه
معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفحهٔ مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند

بحیات

برآنها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت محبّت الهیّه میشود و من دون آن
حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود و
در جمیع کتب و الواح و صحایف مردمی راکه از جامهای لطیف معارف نچشیده اند
و از فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده برآنها حکم موت و نار
و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها
چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش
وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود
و او را دفن و کفن نموده راجع شود آن جوهر انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنوا الموتی
یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت
امیر آمدند یکی را بیتی بود که اراده بیع او داشت و دیگری مشتری بود و قرار بر آن
داده بودند که باطلاع آنحضرت این مبایعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد آن مظهر امر
الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میّت عن میّت بیتاً محدوداً بحدود
اربعة حدّ الی القبر و حدّ الی اللحد و حدّ الی الصراط و حدّ امّا الی الجنّة و امّا الی النار
حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت بمحبّت
آنحضرت مبعوث گشته بودند البتّه اطلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد

دهم

وعصر جز حیات وبعث وحشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا نبوده ونیست اگر قدری
تعقل شود در همین بیان آنحضرت کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد وقبر وصراط
وجنت ونار چه بوده ولیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب ودر قبر هوی
مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات
حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه ناس وحیوانات
شریکند ولیکن این حیات مخصوص است بصاحبان افئدهٔ منیره که از بحر ایمان
شرب نمودند واز ثمرهٔ ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد واین بقا را
فنا از پی نیاید چنانچه فرموده اند المؤمن حیّ فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهری
جسدی باشد که مشاهده میشود موت اورا اخذ می نماید وهمچنین بیانات دیگر که در همه
کتب مذکور وثبت شده دلالت بر این مطلب عالی وکلمهٔ متعالی و همچنین آیهٔ مبارکه
که در حق حمزهٔ سید الشهدا و ابوجهل نازل شده برهانیست واضح وحجتیست
لایح که میفرماید او من کان میتاً فاحییناه وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس
کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها و این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل شد
که حمزه بردای مقدس ایمان مرتدی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت
وراسخ بود از مصدر الوهیت کبری ومکمن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت

در باره حمزه شد و بر خلاف در حق ابوجهل این بود که نائره کفر در قلوب مشرکین مشتعل
شد و هوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان مرده بود که
زنده شد و چه وقت این حیات براو عرض گشت این بود چون این بیانات شریفه را
ادراک ننمودند و باهل ذکر هم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی برآنها مبذول
فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت چنانچه الیوم می بینی
که با وجود شمس معانی جمیع ناس از اعالی و ادانی تمسک بجعلهای ظلمانی و مظاهر
شیطانی جسته اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند و ایشان نظر
بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری بر اسباب ظاهره ایشان نرساند و این
معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و بر رضوان ریاحین
معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتواند رائحه عطر بمشام دیگران رساند لم
یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود و لن یفوز بآثار الله الا الذینهم اقبلوا الی الحق
و اعرضوا عن مظاهر الشیطان و کذلک اثبت الله حکم الیوم من قلم العزة علی الالواح
التی کانت خلف سرادق العزة مکنونا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در ظاهر و
باطن او نمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدی شده میان عباد و معرفت
یوم التناد عارف شوی دیگر احتیاج بسؤال نخواهی داشت انشاء الله

بلی

امیدواریم که از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود
لایزالی بی بهره راجع نشوید دیگر تا همت و مجاهده شما چه کند باری مقصود
از این بیانات و وضوح اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود حال انصاف
دهید که این سلطنت که بیک حرف در میان اینهمه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد
اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا ایشانرا
چند صباحی مردم بحسب ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبرند و این
سلطنت بحرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده
ما للتراب و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است
از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگاه او سلطنت مینمایند
بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود باری اینست یک معنی از
سلطنت باطنی که نظر باستعدادات و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه
وجود و طلعت محمود سلطنتها است که این خادم فانی قادر بر اظهار آن رتبه نیست
و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عما یصفون العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یذکرون
سؤال مینمایم از آنجناب که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهریه
ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز

دوستان مخذول و منکوب شوند پس در حق رب العزة که مسلماً سلطنت باسم
اوست و جمیع عظمت و شوکت او منحصر فیه این نوع از سلطنت صادق نمی آید
چنانچه مشاهده میفرمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع برخلاف
رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده و مقبل
و فاعلند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند
چنانچه همه انبیا اظهر من الشمس و اضحست پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت
ظاهره نزد حق و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت
قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آنجناب سخت میشود مثل آنکه میفرماید
و ان جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرماید یریدون ان یطفئوا
نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و دیگر
هو الغالب فوق کلشیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است و اگر مقصود
این باشد که این همج رعاع میگویند مفری برای ایشان نمیماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه
و اشارات ازلیه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب
الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت لولاه لم یکن
مثله فی الملک با وجود این شنیدید که چه واقع شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

ما

حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا و جنود او بر حسب
ظاهر صادق نمی آید چه که آنحضرت که جندش مثل شمس لائح و واضحست در نهایت
مغلوبیت و مظلومیت در ارض طف کأس شهادت را نوشیدند و همچنین هذه آیه
مبارکه که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا
که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفا نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش
کردند مع ذلک غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید و یأبی الله
الا ان یتم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین
در محل امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیت این انوار بقسمی بود
که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد میآورد آنچه را اراده می نمود چنانچه همه را
احصا و ادراک نمودند مع ذلک چگونه این مردم از عهدهٔ معانی و بیان این کلمات
الهی و آیات عز صمدانی بر می آیند باری مقصود نه چنان است که ادراک نموده اند بلکه
مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید
غلبهٔ رشحات دم آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و شرافت و غلبهٔ آن دم
تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی را

استشفا بدر تو از آن مرزوق شد و شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری
از آن تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت ثابت و راسخ در بیت نگاه داشت
جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تأثیرات اوست در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه
ذکر نمایم البته خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره
خارج گشته و همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت ذلت آنحضرت شهید شد و احدی
نبود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر مردم کمر شد رحال مینمایند برای حضور در آن
ارض که سر بر آن آستان مالند هذا غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت
ربانی و هیچ تصور ننمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت واقع شده و چه ثمر
برای آنحضرت مترتب است زیرا که آنحضرت همیشه حی است بحیوة الهی و در رفرف
امتناع قرب و سدرهٔ ارتفاع وصل ساکن و این جواهر وجود در مقام انفاق
کل قائمند یعنی از جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و مینمایند
و هیچ رتبه نزدشان احب از این مقام نیست عاشقان جز رضای معشوق مطلبی
ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند دیگر اگر بخواهم رشحی از اسرار
شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمایم البته این الواح کفایت نکند و بانتها نرساند

[illegible]

ان شاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجرهٔ وجود از ربیع الهی خلعت جدید
پوشد تا باسرار حکمت ربانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کل شیء بی نیاز گردیم
تا حال که نفسی مشهود نگشت که باین مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف
نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود کذلک
نذکرکم من بدایع امر الله و نلقی علیکم من نغمات الفردوس لعل انتم بمواقع العلم تصلون
و عن ثمرات العلم ترزقون پس یقین باید دانست که این شموس عظمت اگر بر تراب
جالس باشند بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرف
غنا طائرند و در حینیکه در دست دشمنان مبتلا باشند بر یمین قدرت و غلبه ساکن
بود در کمال ذلت ظاهره بر عرش عزت صمدانی جالس و متکا و در نهایت عجز ظاهری
بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم نیست که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و بنغمات
روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن اینست ای مردم غذای من از گیاه ارض
است که بآن سد جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شبهای روشنی
ماه است و مرکوب من پاهای من است و کیست از من غنی‌تر بر روی زمین قسم بخدا
که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این
ذلت اگر رشحی از بحر این معانی مشروب شوی از عالم ملک و هستی درگذری و چون

فیرنا در حول سراج وهاج جان بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که
روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آن جمال لایزالی
فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیدهٔ آنفقیر از بیان طلعهٔ منیر متحیر شد
که چگونه غنی هستم که مفلس محتاجم آنحضرت فرمود که آیا محبت ما نداری عرض
نمود بلی یا ابن رسول الله فرمود آیا بهزار دینار این را مبایعه مینمائی عرض
نمود که بجمیع دنیا و آنچه در او هست نمیدهم حضرت فرمودند آیا نفسیکه
چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم ندهد چگونه فقیر است و این فقر
و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت و ما دون آن نزد این همج رعاع
معتبر است در آن ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس
انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی پس مقصود از غنا غنای از ما سوی‌الله است
و از فقر فقر بالله و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند
و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری
نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آنخورشید
سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آنعصر بود حاضر نمودند
و جمیع علما در آنمحضر حضور بهم رسانیدند و جمعی کثیر برای تماشا و استهزاء و اذیت

آنحضرت

آنحضرت مجتمع شدند و هرچه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار شنوند
حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه ملعون برخواست و آمد
در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک
الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت آنحضرت راس مبارک را
بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس عن یمین القدرة و القوة یعنی
آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه
بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی
که احاطه نموده بود کل من فی السموات والارض را دیگر چه ذکر نمایم که بعد از
این قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه با او سلوک نمودند بالاخره جهال آن
در صدد ایذا و قتل آنحضرت افتادند که حکایات چهارم فرار نمود و همچنین در باب انجیل
لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج
مبتلا شده بود و بر سریر افتاده چون آنحضرت را دید قبل از این شناخت آنحضرت را
و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند که قم عن سریرک فانک مغفور خطایاک
چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که هل یمکن لاحد ان یغفر
الخطایا الا الله فالتفت المسیح الیهم و قال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل

هر یک از امم اول را مغفور از خطایا که لتعلموا ان لابن الانسان سلطاناً علی
الارض لمغفرة الخطایا که ترجمه آن بفارسی اینست چون آنحضرت بآن عاجز مسکین
فرمودند که برخیز بدرستیکه معاصی تو آمرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند
که آیا جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست آنحضرت
ملتفت بایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه
بگویم باین عاجز فالج که برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو
تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطنت است در ارض برای آمرزش ذنوب
مذنبان اینست سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تفاصیل که مکرر
ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که بر تلویحات کلمات اصفیای
الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود
و بقدم یقین در صراط حق الیقین قدم گذاریم که لعل نسیم رضا از رضوان قبول الهی
بوزد و این فانیان را بملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال او که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر آنجناب محقق و معلوم بوده
که آنچه را که یهود و نصاری بآن تمسک جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض
مینمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان بهمان تشبث نموده و بر نقطه بیان روح

ما

من فی ملکوت الامر فداه و اعتراض مینمایند این هجر را از مشاهده فرما که
حرف یهود را الیوم میگویند و شاعر میستند فنعم ما نزل من قبل فی شأنهم ذرهم
فی خوضهم یلعبون و لعمرک انهم فی سکرتهم یعمهون چون غیب ازلیه و
ساذج هویه شمس محمدیه را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات
علمای یهودان بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب
مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت
مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ساکنان وادی بعد
و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت
ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان که ترجمه آن اینست که گفتند
یهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه
افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق
ایدیهم اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند ولکن
بر مقصود ناظر شوید که میفرماید چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی
طلعت موسویه را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول
و بسته شده و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی معنی

شوید که چه قدر از شریعهٔ علم و دانش دور است والیوم جمیع این مردم
بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را
تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لایشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشده‌اند
و ادراک ننموده‌اند باینکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند
چنانچه شنیده‌اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود
گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمس طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی
امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک
این همج رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست
دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همت گماشته‌اند که نار سدره را
بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیت را
در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت کافیست این گروه را که از اصل
مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند لاجل آنکه منتهی فیض
الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کل باو وعده داده
شده‌اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است
برای خلق او که هیچیک از این عباد باو مرزوق نشدند و باین شرافت کبری

مرزوق

مشترک گشته‌اند و با اینکه چه قدر از آیات منزله که صریح بر این مطلب عظیم و امر کبیر است
مع ذلک انکار نموده‌اند و بهوای خود تفسیر کرده‌اند چنانچه میفرماید و الذین
کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک لهم
عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم
الیه راجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة و در مقامی دیگر و من یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و در مقامی دیگر یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون جمیع این
آیات مدله بر لقا را که حکمی محکمتر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند
و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته‌اند و بعضی ذکر
نموده‌اند که مقصود از لقاء تجلی الله است در قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلی عام
مقصود است این در همه اشیا موجود هست چنانچه از قبل ثابت شد که همه
اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای
موجودات موجود و لائح است بلکه اگر انسان ببصر معنوی الهی مفتوح شود
ملاحظه مینماید که هیچ شیئ بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و
مخلوقات را ملاحظه مینماید که حاکیند از ظهور و بروز آن نور معنوی و ابواب

رضوان الهی را مشاهده فرمائید که در همه اشیا مفتوح گشته برای ورود
طالبین در مداین معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت
و در هر حدیقه عروس معانی ملاحظه آید که در غرفهای کلمات در نهایت
تزیین و تلطیف جالسند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدل و مشعر است
و ان من شیء الا یسبح بحمده شاهدیست ناطق و کل شیء احصیناه کتابا گواهیست
صادق حال اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس بلقاء
طلعت لایزال آن سلطان بیمثال مشرفند دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود
تجلی خاص است این هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلا چنانچه جمیع
از صوفیه این مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق
لقا برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات متحقق است
و احدی بآن فائز نشود السبیل مسدود و الطلب مردود و افئده مقربین باین مقام
طیران ننماید تا چه رسد بعقول محدودین و محتجبین و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر بفیض
مقدس شده این مسلما در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه و این مقام
مختص بانبیا و اولیای اوست چه اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود
نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقر و معترفند و ایشانند محل و مظاهر جمیع صفات

ازلیه

از ربیّه و اسماء الهیه و ایشانند مرایائیکه تمام حکایت مینمایند و جمیع آنچه بایشان راجع است
فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل نمیشود
مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار مقدسه
لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اوّلیت
و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت میشود از برای
آن شمس حقیقت بانه هو الاوّل و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء
عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسیکه باین انوار مضیئه ممتنعه و شموس مشرقه لائحه
در هر ظهور موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه
وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر
کلیه خود و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
داده شده‌اند بآن یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر
و معظم‌تر تصور میشود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این
یوم که بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریانست خود را محروم نماید و بعد از آنکه
بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعز از این امر نه چگونه میشود
که انسان بحرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از همه این

دلایل محکمهٔ متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفرّی نه آیا روایت
مشهور را نشنیده‌اند که میفرماید اذا قام القائم قامت القیامة و همچنین ائمهٔ
هدی و انوار لاتطفی یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام را که مسلّماً از امورات
محدثه در قیامت میدانستند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند پس ای برادر معنی
قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما اگر قدری
بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهی که یومی اعظم از این یوم و قیامتی
اکبر از این قیامت متصوّر نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار
سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدّس است عمل آن یوم از جزای
محدود و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض
او بالمرّه محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت
اینمقام است مع ذلک همه مشغول بعلمهای ظاهره شده‌اند چنانچه آنی منفک
نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده‌اند گویا نمی از یمّ علم الهی نچشیده‌اند و قطرهٔ
از سحاب فیض رحمانی فائز نگشته‌اند حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق
ادراک فیض لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او میشود اگر چه هزار
سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدودهٔ ظاهریّه را اخذ نموده باشد و این

بالبدیهه

بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق او نمیشود ولیکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده
باشد و باین شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربانی محسوب است زیرا
بغایت قصوای علم و نهایت و منتهای او فائز گشته و این رتبه هم از علائم ظهور است
چنانچه میفرماید یجعل اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و همچنین میفرماید و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و این
مشاهده شد که الیوم چه مقدار از علما که نظر باعراض در اسفل ارض جهل ساکن شده
و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از جهال که نظر باقبال باعلی
افق علم ارتقا جستند و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلك
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب اینست که گفته اند طلب
الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم
قل یا اهل الارض هذا فتی ناری یرکض فی بریة الروح و یبشرکم بسراج الله و یؤیدکم
بالامر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات النور بالستر
مشهودا ای دوست من اگر قدری در سموات معانی فرقان طیران فرمائی
و در ارض معرفت الهی که در او مبسوط گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه
آنجناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم این عباد را

منع نمایند از ورود در شاطی بحر ازلیه بعینها در ظهور نقطه فرقان هم مردم
آن عصر را منع نموده از اقرار بآن شمس و اذعان باو و همچنین بر اسرار رجعت و
بعثت مطلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان مقر یابی از جمله اینکه روزی
جمعی از معاندان آن جمال بیمثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزا عرض
نمودند ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار
که مضمون آن اینست که پروردگار عهد کرده است با ما که ایمان نیاوریم برسولی مگر
آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتش از آسمان بیاید و او را
بسوزاند چنانچه در حکایت هابیل شنیده‌اند و در کتب مذکور است آنحضرت در جواب
فرمودند قد جائکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان
کنتم صادقین که ترجمه آن اینست که آنحضرت فرمودند آمدند بسوی شما پیش
از من رسولهای پروردگار با بینات ظاهرات و بآنچه شما مطلبید پس
چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید از راستگویان حال انصاف دهید
بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آنحضرت بوده‌اند کجا در عهد آدم یا انبیای
دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان مع ذلک چرا
آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را بعباد زمان خود فرمودند جز

مزاری

ندارى تا آنکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو بآنحضرت بدهى یا بگوئى
آن اشقیا همان اشقیائى بودند که در هر عصرى با انبیاء و مرسلین معارضه مینمودند
تا آنکه بالاخره همه را شهید نمودند درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم خوش
عرفان از مصر رحمن بوزد و جانرا از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند
این بود که مردم غافل چون معانى این بیانات بالغه کامله را ادراک نمى نمودند
و جواب را بگمان خود مطابق سؤال نمى یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون
بآنجواهر علم و عقل میدادند و همچنین در آیه دیگر میفرماید تعریضاً باهل زمان کانوا
من قبل یستفتحون على الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله على الکافرین
میفرماید بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا و طلب
فتح مینمودند براى نصرت امر الله پس چون آمد ایشانرا آنکسیکه شناخته بودند
کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از آیه
چنین مستفاد میشود که مردم زمان آنحضرت همان مردمى بودند که در عهد انبیاى
قبل براى ترویج الشریعة و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه مینمودند و حال آنکه مردم
عهد عیسى و موسى غیر مردم زمان آنحضرت بودند و دیگر آنکه آن کسى را که از قبل
شناخته بودند موسى بود صاحب توریة و عیسى بود صاحب انجیل مع ذلک

چرا آنحضرت میفرماید چون آیه بسوی ایشان آن کلمه که او را شناخته بودند که عیسی
باشد یا موسی یا او کافر شدند و حال آنکه آنحضرت نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بوده
که محمّد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند
مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد حال حکم رجوع را ادراک
فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده
حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آنحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه
از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود
چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائحست و اگر انکار کنند
بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم حکم رجع و بعث
و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد
صافیه منیره بعین راس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را باب
رحمت علم رحمانی پاک و منزه نمائی که شاید بقوت یزدانی و هدایت سبحانی سراج
نورانی سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم
آنجناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر
میشوند چون این اطیار عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر

مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبّت
الهی مشرب‌اند و از اثمار شجرهٔ توحید مرزوق و این مظاهر حق را دو مقام مقرّر است
یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم
و موصوف نمائی بأسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله زیرا
که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت
میدهند و کل بخلع نبوّت فائزند و بردای مکرمت مفتخر اینست که نقطهٔ فرقان میفرماید
امّا النبیّون فانا و همچنین میفرماید منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی و همین
مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لئالی علمیّه ظاهر شده
و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از
حجبات کثرت و عوارضات تعدّد است اینست که میفرماید و ما امرنا الّا
واحد و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمّهٔ دین
و سراجهای یقین فرموده‌اند اوّلنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد باری
معلوم و محقّق آنجناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص
مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن

ساکن جنین و در یکی هوا طایر و در یکی بساط جالس و در یکی کلام ناطق و در یکی
امر آمر نسبت اتحاد آنچه ذکر شد در وجود و شئون غیر محدوده و دیگر اگر
یکی از این مظاهر قدسیه بفرمایند من رجوع کل انبیا هستم صادق است و همچنین
ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل و چون رجوع انبیا موافق بیانات
آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر
از آنست که بدلیل و برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیا نوح بود
که چون مبعوث بنبوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که باو مؤمن
و بامر او مذعن شد او فی الحقیقة بحیات جدید مشرف شد و در حق او صادق میآید
حیات بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا و اذعان بمظهر نفس او کمال علاقه
باموال و اسباب متعلقه بدنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال
ذلک داشته بقسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب
تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل
از ورود در لجه ایمان تحدد ذات آبا و اجداد و اتباع آداب و شرایع ایشان
چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد کاهست رضا میداد و راضی بر اینکه
حرفی از امور تقلیدیه که در میان قوم بود تغییر یابد نمیشد چنانچه همه قوم نداء انا وجدنا

اباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون برآوردند و چنین گروه با همه
این حجبات محدوده و حدودات مذکوره بمجرد اینکه صهبای ایمانرا از کاس
ایقان از ایادی مظاهر سبحان می‌نوشیدند بالمره تقلیب میشدند بقسمیکه
از زن و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان بلکه از کل ماسوی میگذشتند
و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشانرا اخذ مینمود که دنیا
و آنچه در او هست ببرکاهی نداشتند آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمیشود
و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعنایات بدیع جدید الهی جان
خود را بصد هزار حیله و تدبیر از موارد هلاکت حفظ مینمودند بقسمیکه
از خاری احتراز میجستند و از روباهی فرار مینمودند و بعد از
تشرف بفوز کبری و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق مینمودند بلکه
نفوس مقدسه‌شان از قفص تن بیزار و یکنفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله
مینمودند مع ذلک چگونه میشود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند اینگونه
امورات که مخالف عادات بشریه و منافی هوای جسمانیه است از ایشان
ظاهر شود باری این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است
این قسم آثار و افعال که بهیچ وجه شباهت با آثار و افعال قبل ندارد از ایشان

ظاهر

ظاهر شود و در عرصهٔ کون موجود آید چنانچه اضطرابشان باطمینان تبدیل میشد و ظنّ

بیقین تغییر می‌یافت و خوف بجرئت مبادله میگشت اینست شأن اکسیر الهی که

در یک حین عباد را تقلیب میفرماید مثلاً در مادهٔ نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر

در معدن خود از غلبهٔ یبوست محفوظ ماند در مدّت هفتاد سنه بمقام ذهبی

میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند که بواسطهٔ غلبهٔ یبوست مریض

شده و بمقام خود نرسیده باری بهر حالت اکسیر کامل جسد نحاس را در آنی بمقر

ذهبی میرساند و منازل هفتاد ساله را آنی طی نماید آیا آن ذهب را بعد میتوان گفت

که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات

ذهبی را از نحاسی معیّن و واضح مینماید همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی

عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند و بقدمی از مکان محدود

بلامکان الهیه واصل شوند جهدی باید تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب

جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعید

صحرای ظن را بچشمهٔ قرب یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را برضوان

باقیه مشرف فرماید حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق میآید در حق این

عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایمان صادق و محقق است ای برادر از این بیانات

شاید

شأنیه کافیه وافیه اسرار خلق جدید در رجوع و بعث بحجاب و نقاب ظاهر و هویدا است
ان شاء الله بتأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و بخلع جدیده باقیه
مفتخر گردی اینست که در هر ظهور بعد انفسیکه سبقت یافتند بایمان از کل من علی
الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و باعلی معارج ایمان
و ایقان و انقطاع ارتقاء جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز
شدند بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد
قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گل در شرق
ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او میشود دیگر
در اینمقام نظر بحدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر بر رایحه و عطری است
که در هر دو ظاهر است پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزه کن تا همه را با یک
اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم
در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه
از جمیع جهات بشریه و مشتهیات نفسیه بنفحات قدسیه آنحضرت پاک و
مقدس و منقطع گشتند و قبل از جمیع اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز
شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر

ذوالجلال چگونه جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه
ملاحظه فرما در اصحاب نقطهٔ بیان راجع شده و چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه
این اصحاب از بدایع جود رب الارباب علم انقطاع بر رفرف امتناع برافراشتند
باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره روئیده اند
فی الحقیقه فرق ملحوظ نه و تغییر مشهود نه کل ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء
من خلقه انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و ببحر اثبات درآئیم تا عوالم جمع
و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را ببصر که مقدس از عناصر
و اضداد است مشاهده کنیم و باعلی افق قرب و قدس حضرت معانی
پرواز نمائیم پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام
نماید بر امری که قیام نمود بر او طلعت اول لا اول هر آینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود
زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان امری که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود
اینست که نقطهٔ بیان روح ما سواه فداه شموس احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر
از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع
آن شمس است ایضاً صحیح است و همچنین از این بیان صادق میآید ذکر ختمیت

الطلعه

بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام فرمایند بعینه همان است
که جمال بدء بر آن قیام فرموده و این مطلب با آنکه چه قدر واضح است نزد شاربان
صهبای علم و ایقان مع ذلک چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ
باین مطلب بذکر خاتم النّبیّین محتجب شده و از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند
با اینکه خود آنحضرت فرمود اَمّا النّبیّون فَاَنَا و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی
و عیسی چنانچه ذکر شد مع ذلک تفکّر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می‌آید
با اینکه فرمودند منم آدم اوّل همین قسم صادق می‌آید که فرمایند منم آدم آخر و
همچنانکه بدء انبیا را که آدم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم انبیا هم بآن جمال
الهی نسبت داده می‌شود و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النّبیّین بر آنحضرت
صادق است همان قسم ختم النّبیّین صادق آید و باین مطلب جمیع اهل ارض در این
ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری بهمین قول تمسّک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند
و نمی‌دانم این قوم از اوّلیّت و آخریّت حقّ جلّ ذکره چه ادراک نموده‌اند اگر مقصود
از اوّلیّت و آخریّت اوّلیّت و آخریّت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی بآخر
نرسیده پس چگونه آخریّت بر آن ذات احدیّت صادق می‌آید بلکه در این رتبه
اوّلیّت نفس آخریّت و آخریّت نفس اوّلیّت باشد باری همان قسمی که در اوّل لا اوّل

صدق آخریت بر آن مرایای غیب و شهود می آید چنان قسم هم بر مظاهر او صادق می آید
و در حینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم آخریت صادق و در حینیکه
بر سریر بدئیت جالسند همان حین بر عرش ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده
مینماید که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت این ذوات
مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهیه هستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن
معه من شیء طایر شوی جمیع این اسما را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحت بینی
و دیگر بهیچ باین حجبات و اشارات و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است
این مقام که جبرئیل بی دلیل سبیل بی تأیید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند حال قول
حضرت امیر را ادراک نما که فرموده کشف سبحات الجلال من غیر اشارة و از جمله
سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک
و اشتغال و حب بریاست ظاهره تسلیم امر الله نمی نمایند بلکه گوش نمی دهند تا نغمه
الهی را بشنوند یجعلون اصابعهم فی آذانهم و عباد هم چون ایشان را من دون الله
ولی خود اخذ نموده منتظر رد و قبول آن خشبهای مسنده هستند زیرا از خود بصر و سمع
و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانه حق و باطل با اینکه همه انبیا و اصفیا و اولیا
من عند الله امر فرموده اند که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلک

معتکفین بی‌نصیب انبیا گشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود و اگر مسکینی یا فقیری
که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتّبعوا المرسلین جواب گویند که این همه
علما و فضلا با این ریاست ظاهره و لباس منقّحه لطیفه نفهمیده‌اند و حق را از باطل
ادراک نموده‌اند و تو و امثال تو ادراک نموده‌اید و نهایت تعجّب مینمایند از چنین
قولی با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبر بوده و اگر کثرت و لباس علم سبب
و علّت علم و صدق باشد البتّه امم سابقه اولی و احقّند و با اینکه این فقره هم
معلوم و واضح است که در جمیع احیان در ظهور مظاهر قدسیّه علمای عهد مردم را
از سبیل حق منع مینمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است
واحدی از انبیا مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و سبّ علما گشت
قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این
هیاکل ضلال است والله کشف آن اعظم امور است و خرق آن اکبر فعل و قضا الله
و ایّاکم یا معشر الرّوح لعل انتم بذلک فی زمن المستغاث توفّقون و من لقاء الله فی
ایّامه لا تحتجبون و همچنین ذکر خاتم النّبیین و امثال آن از سبحات مجلّله است که
کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع و جمیع به این حجبات محدوده
و سبحات مجلّله عظیمه محتجب مانده‌اند آیا نغمهٔ طیر هویّه را نشنیده‌اند که میفرماید

الف فاطمه نکاح نمودم که صبیه بنت محمد بن عبدالله خاتم النبیین بود نه حال ملاحظه
فرما که چه قدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر
علم او در خزاین عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده
و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آنست که ببیان تحدید شود و یا طیر
افئدهٔ او را طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آنست که با دراک نفسی منتهی شود
خلق او از اول لا اول بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی
نهایت لا نهایه خواهد بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین بیان ملاحظه فرما که
چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق مینماید و همچنین نغمهٔ جمال ازلی حسین ابن علی را
ادراک نما که بسلمان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف آدم که فاصله هر
آدم به آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و
تفصیل ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید یا الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر
و کوچکتر از همه مثل غزوهٔ خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال اسرار
ختم و رجع و لا اولیت و لا آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک فرما باری
ای حبیب من مقدس است نغمهٔ لاهوت که باستماع و عقول ناسوت محدود
شود و نغمهٔ وجود کجا تواند بعرصهٔ معبود قدم گذارد و اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک

این بیانات

این بیانات مفصّله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند بلی لا یعرف
ذلک الّا اولوا الالباب قل هو الختم الّذی لیس له ختم فی الابداع و لا بدء له فی الاختراع
اذ تملاء الارض فی ظهورات البدء تجلّیات الختم تشهدون بسیار تعجّب است که
اینقوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسّک بآیهٔ منزله
در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است
بالمرّه اعتراض مینمایند قل اتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ما لکم کیف تحکمون ما لا
تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین ربّ العالمین بعد از ذکر ختمیّت فی قوله تعالی
ولکن رسول اللّه و خاتم النّبیّین جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه
آیات مدلّه بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده
و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از او در فرقان
ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر النّاس کما انتم تشهدون و مع ذلک
بحکم اوّل از امر ثانی معرض گشته اند با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب
و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقّق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او
و همچنین از لقا لقای جمال اوست در هیکل ظهور او اذ انّه لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات واضحه من حیث لا یشعر بذکر ختم تمسّک

جسته‌اند و از مرحمتش محروم بوده و در یوم لقای او بالمرّه محتجب مانده‌اند و لو یؤاخذ الله
الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابّة ولکن یؤخّرهم الی اجل مسمّی
و از همهٔ این مراتب چشم پوشیده اگر این قوم بقطره‌ای از چشمهٔ لطیف یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید مشروب میشدند هیچ اینگونه اعتراضات غیر مرضیّه بر محلّ امر نمینمودند
امر و قول و فعل در قبضهٔ قدرت اوست کلّ شیء فی قبضة قدرتک اسیر و انّ ذلک
علیک سهل یسیر فاعلست آنچه را اراده نماید و عاملست آنچه میل فرماید من
قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد قدری بشعور بیایند از آنچه مرتکب شده‌اند
بلاک میشوند و بدستهای خود خود را بنار که مقرّ و مرجع ایشانست راجع مینمایند
آیا نشنیده‌اند که میفرماید لا یسئل عمّا یفعل و با این بیانات چگونه میتوان حسابات
نمود و بزخارف قول مشغول شد سبحان الله جلّ وعلا و این عباد بسرحدّی رسیده‌اند
که بعلم و اراده خود متّصل شده از علم و اراده حقّ جلّ و عزّ معرض گشته‌اند حال انصاف
دهید اگر این عباد موقن باین کلمات دُرّیه و اشارات قدسیّه شوند و حقّ را یفعل ما یشاء
بدانند دیگر چگونه باین مزخرفات تشبّث مینمایند و تمسّک میجویند بلکه آنچه بفرماید
بجان اقرار نمایند و مذعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدّره و حکمتهای قدریّه
سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم مینمود ولکن یؤخّرهم الی

بمحلّ

میقات یوم معلوم باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطهٔ فرقان گذشت
و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده‌اند و هنوز بحرفی از مقصود
فائز نشده‌اند و خود قرائت می‌کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مطالع
عز صمدیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده‌اند و اینقدر ادراک نشده که مقصود
از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ معارج اسرار آن است
و الا تلاوت بی معرفت را البته فایدهٔ کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی
حاضر بود و ذکری از علایم قیامت و حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار نمود که حساب
خلایق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافت بعد قدری از صور علمیه و شئونات
حکمیه بقدر ادراک و فهم سامع القا شد و بعد ذکر شد که آیا هیچ مکرر تلاوت فرقان ننموده
و آیهٔ مبارکه را که میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان را ندیده‌اید و
بمقصود ملتفت نشده‌اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده‌اید بلکه سؤال
بلسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدل بر آنست و بعد میفرماید یعرف
المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام اینست که از وجه حساب
خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهود است
که بسیمای اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضحند و اگر این عباد خالصاً

[illegible]

لله و طلباً لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که مطلبند البتّه
ادراک می‌نمایند بقسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلّی و جزئی در آیات او ظاهر
و مکشوف ادراک می‌نمایند حتّی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان و اعراض و
اغماض ملّت و دولت از او و سکون و استقرار مظهر کلّیه در ارض معلوم مخصوص
و لکن لا یعرف ذلک الّا اولوا الالباب اختم القول بما نزّل علی محمّد من قبل لیکون
ختامه المسک الّذی یهدی النّاس الی رضوان قدس منیر قال و قوله الحقّ
و الله یدعو الی دار السّلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم لهم دار السّلام
عند ربّهم و هو ولیّهم بما کانوا یعملون لیسبق هذا الفضل علی العالمین و الحمد لله ربّ
العالمین باری در هر مطلب تکرار نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این
بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی
عاجز باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کلّ اناس مشربهم قسم
بخدا که این حمامهٔ ترابی را غیر این نغمات نغمه‌ها است و جز این بیانات رموزها که
ازآن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیّت الهی چه وقت
قرار گیرد که عروسهای معانی بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور بعرصهٔ قدم گذارند
و ما من امر الّا بعد اذنه و ما من قدرة الّا بحوله و قوّته و ما من اله الّا هو له الخلق و الامر

وله

و کل بامره ینطقون و من اسرار الروح یتکلمون از قبل دو مقام از برای شموس
مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبهٔ تفرید چنانچه از قبل ذکر شد
لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبهٔ حدودات
بشریه است درین مقام هرکدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر
و حدودی مخصوص است چنانچه هرکدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف و بامری
بدیع و شرعی جدید مامورند چنانچه میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی
بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی ابن مریم البینات
و ایدناه بروح القدس نظر باختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات
و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین
معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات
مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفهٔ آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل
میشوند باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات است
اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت
صرفه و هویهٔ بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله
ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله

تری

از حالتشان ما بر چنانچه نغمات ربوبیّه از این هیاکل احدیّه ظاهر شده و در مقامی که مقام تفصیل و تحدید و اشارات ملکیّه
است عبودیّت صرف و فقر بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه
میفرماید انّی عبد الله و ما انا الّا بشر مثلکم و از این بیانات محقّقه مثبته ادراک
فرما مسائل مسئوله خود را که سؤال نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات
بیانات انبیا و اصفیا متزلزل نشوی و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انّی انا
الله حقّ است و ریبی در آن نیست چنانچه مکرّرات مبرهن شد که بظهور و صفات
و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفت الله در ارض ظاهر اینست که میفرماید
ما رمیت اذ رمیت و لکنّ الله رمی و همچنین انّ الّذین یبایعونک انّما
یبایعون الله و اگر نغمهٔ انّی رسول الله برآرند این نیز صحیح است و شکّی در آن نه
چنانچه میفرماید ما کان محمّد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و در اینمقام همه
مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انّی خاتم النّبیّین برآرند
آنهم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک
روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیّت و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت
و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلیّه‌اند و
همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر

در منتهی رتبهٔ عبودیت ظاهر شده‌اند که احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت
در امکان ظاهر شود و اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار
قدس صمدی و استبلاغ معارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه از
ایشان ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده
نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند
و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی
و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان
و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه
او شنود و یا رجل بغیر سبیل او مشی نماید در این زمان نسمة الله وزیده و روح الله
احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باین مقام ذکر
ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرموده
و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکری فرموده‌اند و همه را نسبت بخود داده‌اند
از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و
هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت
و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این

بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیّه و
مطالع قدسیّه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد باری در کلمات
شموس حقیقت باید تفکّر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقفین مخازن علم
سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات
قدسیّه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای ردّ و اعتراض گذارند
چنانچه الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته‌اند و جهل را علم
نام گذاشته‌اند و ظلم را عدل نامیده‌اند اگر مجهولات خاطر خود را از شمس حقیقی
سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده
اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی از این
واقع شد مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهلّه که از سیّد وجود نمودند و آنحضرت
بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للنّاس بعد از استماع نفی علم از آن
حضرت نمودند و همچنین در آیهٔ روح که میفرماید و یسئلونک عن الرّوح
قل الرّوح من امر ربّی و چون این جواب مذکور شد کلّ فریاد و واویلا برآوردند که جاهلیکه
نمیداند که روح چه چیز است خود را عالم علم لدنّی میداند و الیوم چون علمای عصر
باسم آنحضرت مفتخرند و آبای خود را هم مذعن دیده‌اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند

چنانچه اگر انصاف بشود الیوم در جواب امثال این مسائل سینه چون خواست
بسته زده نمایند و اعتراف کنند و همان سخنهای قبل را اعاده نمایند چنانچه نموده
با اینکه اینجا امروز موجود معتقد هستند از کل این علومهای محجوبه و منتشر شده‌اند از جمیع این کلمات
محدوده و متعالیست از ادراک هر مدرکی کل این علوم نزد آن علم کذب محض است
و جمیع این ادراکات افک محض بلکه هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم
صمدانی ظاهر میشود علم همانست و العلم نقطة کثرها الجاهلون و دلیل بر آن و العلم نور
یقذفه الله فی قلب من یشاء مثبت این بیان بارى چون معنى علم را ادراک ننموده
اند ... محجوبه خود را که ناشی از مظاهر جهل شده اسم آن را علم گذاشته
بر مبدع علوم وارد آورده‌اند آنچه دیده‌اند و شنیده‌اند مثلا در کتاب یکی از علما
که مشهور بعلم و فضل است و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را
رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا و تصریحا مشهود است
و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او
قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم
ولکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم
گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت

داده شود باری کتب عربیهٔ او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که
کتابی از ایشان که مسمّی به ارشاد العوام است در این بلد یافت میشود اگر چه از این اسم
رایحهٔ کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع
مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی
سالک شده و در تیه جهل و عمی ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که میفرماید
العلم تمام المعلوم والقدرة والعزة تمام الخلق با وجود این کتاب را طلب
نموده چندی بود معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا امر
تا آنجائی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیست
علم او از بد شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را
درست ادراک ننموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از جمله علوم
علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیهٔ مردوده را
شرط ادراک علوم باقیهٔ مقدسه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تشبیها
که به سایر کلمات علمیّهٔ الهی وارد آورده فنعم ما قال متهم داری کسانی را که حق
کرد امین مخزن هفتم طبق و کمتر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول
ملتفت این مزخرفات نشده با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که

اکثر

اینگونه علومات لم یزل مردود و حق بوده و هست و چگونه علومیکه مردود است
نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با اینکه
صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید
لولاک از جمیع این اشارات مقدس و منزه بوده و چه خوب میگوید جمله ادراکات
بر خرهای لنگ   حق سوار باد و پران چون خدنگ   والله هر کس بخواهد سر
معراج را ادراک نماید یا قطره از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد
او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البته باید
پاک و منزه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او تجلی نماید و الیوم متفحصان بحر علوم
صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند و
صدور منیر شان بحمد الله منزه از این اشارات هست و مقدس از این حجبات
حجاب اکبر را که میفرمایند العلم حجاب الاکبر بنار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر بر افراختیم
و باین افتخار مینمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار جمال محبوب دریدیم و جز
مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه علمی جز علم یار و متمسکیم و نه معلومی جز تجلی انوار
او متشبث باری بسیار متعجب شدم در این بیانات ندیدم مگر اینکه میخواهد بر مردم
برساند که جمیع این علوم نزد ایشان هست با وجود اینکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم

الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود
البته مضطرب شود و جهل وجود او مندک گردد با وجود این اقوال سخیفه
بمعنی چه دعویهای زیاده از حد نموده فسبحان الله چه قدر متعجبم از مردمیکه باو
گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند بتراب قناعت نموده و اقبال جسته‌اند
و از رب الارباب معرض گشته‌اند و از نغمهٔ بلبل و جمال گل بنعیب زاغ و جمال
کلاغ قناعت نموده‌اند و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعولهٔ این کتاب
که فی الحقیقه حیف است که قلم بتحریر و ذکر آنها طالب مشغول شود و یا اوقات مصروف
بآن گردد ولیکن اگر محکی یافت میشد حق از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم
می‌آمد از جمله علومیکه این مرد مدعی بآن شده صنعت کیمیاست بسیار طالبیم که سلطانی
و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم الفاظ بعالم شهود و از قول بفعل از
ایشان طلب نماید و این بی علم فانی را هم که دعوی اینگونه علوم ننموده و ملاک کون
این علوم و فقدان آنرا علت علم و جهل نمیدانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق
و کذب معلوم شود و لیکن چه فایده از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام
و غیر سم قاتل چیزی نچشیده‌ام هنوز اثر حدید بر گردن باقیست و هنوز علائم
جفا از تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابیکه ذکر

نشد از او امری ذکر شده و نیست که میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم
و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذکر ذق انک انت العزیز
الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص
هم خود را در کتاب خود از باب خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده و اثیم فی الکتاب و عزیز
بین العباد و کریم فی الاسم تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود و با وجود این جمعی معتقد او شده
و از موسی علم و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسک جسته اند و از شمس معانی که در
سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته اند و کان لم یکن انگاشته اند باری ای برادر
من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان معنوی جز از
گلزار حقیقی استشمام نشود و گلهای علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه
نروید و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج
الا نکدا و چون مفهوم گشت که تغنیات ورقاء هویه را احدی ادراک ننماید الا اهلش
لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات
مطالع قدسیه را بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد
تا بتأییدات ربانی و افاضات الهی حل مسائل شود نه بتأییدات علوم اکتسابیه

چنانچه

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ولکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود
که قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را
که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیرهٔ علوم اکتسابی
و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس
محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقهٔ آب و گل یعنی
از جمیع نقوش شبحیه و صور ظلیه مقدس گرداند بقسمی که آثار حب و بغض در قلب
نماند که مبادا آن حب او را بجهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه
الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و رفرف معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای
ضلالت و نسیان میچرند و باید در کل حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم
تراب منقطع شود و بگسلد و برب الارباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را
شعار خود نماید و از تکلم بی فایده احتراز کند چه زبان ناریست افسرده و کثرت بیان
سمی است هلاک کننده و نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را
بگدازد و اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت
شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید

وجسبوة دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را
غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متجبرین را نعمت شمرد و در اسحار باذکار مشغول
شود و بتمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حب و ذکر بسوزاند
و از ماسوی الله چون برق درگذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا
و احسان دریغ ندارد و رعایت حیوانرا منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان
و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود
نمی‌پسندد برای غیر نپسندد نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان در کمال استیلا
درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا
حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود و خمر بقا
چشد و بملاء اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود
و باسفل درکات نیران مقر یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات
محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فانی داند و غیر معبود را معدوم شمرد
و این شرایط از صفات عالین و سجیهٔ روحانیین است که در شرایط مجاهدین
و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات برای سالک
فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد درباره او صادق میآید و چون بعمل والذین جاهدوا

مؤید

فینا مؤید شد البته به بشارت لنهدینهم سبلنا مستبشر خواهد شد و چون سراج
طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد و
نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار
علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی
از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت
از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات
تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد
تازه بیند و رجوع به آیات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه نماید و بعین الله
بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حق
الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار تجلی صمدانیه ملاحظه
کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل
گردد رائحه حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را
از مشرق کل شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید
و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فرق گذارد مثلا اگر نسیم حق از مشرق
ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را

از کلمات



از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی ممتاز
دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و
دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحهٔ جانان را از منازل بعیده بیابد
و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت منّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را
در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقهٔ شجرهٔ آن مدینه استماع
نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود
و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات
و تجلیات که بامر سلطان اسما و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب رفع عطش نماید
و بی نار حرارت محبت الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغهٔ معنوی مستور است و
بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعش سرّ نار موسوی ظاهر
و از نفحات قدسیه اش نفخهٔ روح القدس عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشد و بی
فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون
و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن
منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال
گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید تجدید شود و تزیین

باید پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا بآن مدینه واصل شویم و بعنایات الهیه و
تفضلات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت تمام جان پژمرده را
در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا بآن فوز فائز شویم
و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلا در عهد موسی توراة بود و در زمن
عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله
کتاب او که رجوع کل کتب باوست و مهیمن است بر جمیع کتب و در این مدائن
ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند
بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید و بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان
صحرای جهل را کأس علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان
و ایقان کل من فی السموات و الارض در این مداین مکنون و مخزون گشته مثلا
فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او هر نفسی داخل او شد
از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتثه و اشارات شرکیه محفوظ
ماند و همچنین مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از انهار ماء غیر
آسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع ما یحتاج
آن امت در احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود

و معین

و معیّن گشته و اوست حجّت باقیه برای اهلش بعد از نقطهٔ فرقان زیرا مسلّم است
حکم او و محقّق الوقوع است امر او و جمیع مأمور باتّباع او بوده‌اند تا ظهور بدیع
در سنهٔ ستّین و اوست که طالبان را برضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجران را
بسرادق قرب فائز فرماید دلیلیست محکم و حجّتیست اعظم و غیر او از روایات
و کتب و احادیث این فخر نه زیرا احادیث و صاحبان حدیث وجود و قولشان
بحکم کتاب ثابت و محقّق شده و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
بیشمار چنانچه نقطهٔ فرقان در آخر امر فرمودند که انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله
و عترتی با اینکه احادیث بسیار که از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده
بود و با وجود این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و او را سبب اعظم و دلیل اقوم برای
طالبان مقرّر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد و حال بچشم انصاف و قلب طاهر و نفس
زکیّه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلّم من طرفین است از اهل عامّه و خاصّه
چه را حجّت برای معرفت عباد قرار فرموده باید بنده و شما و کلّ من علی الارض
بنور او تمسّک جسته حقّ را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق
گذاریم زیرا که حجّت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگر عترت که از میان رفته
پس منحصر شد بکتاب و اوّل کتاب میفرماید الٓمٓ ذلک الکتاب لا ریب فیه

هدی للمتقین در حروف مقطعه فرقان اسرار هویه مستور گشته و لئالی احدیه
در صدف آن حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه ولکن بر حسب ظاهر
مقصود خود آنحضرت است که باو خطاب میفرماید یا محمد این کتاب منزل از سماء
احدیه شبهه و شکی در او نیست و هدایتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرمائید
که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات
والارض و نفس آن ذات احدیه و غیب هویه شهادت داده بر آنکه شک و شبهه
در او نیست که هادی عباد است الی یوم المعاد آیا انصاف است که ثقل اعظم را
که خدا شهادت بر حقیت او داده و حکم بر حقیت او فرموده این عباد در او شک
نمایند و یا شبهه کنند و یا امری که او سبب هدایت و وصول بمعارج معرفت قرار
فرموده از او اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا بزخرف ناس تشکیک
نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری و یا احداثی غیر کتاب الهی
علت و دلیل برای هدایت خلق بود البته در آیه مذکور میشد باری ما از امر مبرم
الهی و از تقدیر مقدره صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را
مصدق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه
این واضح است که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل از

[illegible]

در فهم نموده و این معانی از ظاهر آیه مستفاد میشود و اگر معانی مستورهٔ
او ذکر شود و اسرار مکنونهٔ او بیان گردد البته زمان آن بسر نرساند و کون حمل
نماید و کان الله بما اقول شهیدا و همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب
مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله
ان کنتم صادقین که ترجمهٔ ظاهر آن این است اگر بوده باشید شما در شک و شبهه در آنچه
که ما نازل فرموده‌ایم بر عبد خود محمد پس بیارید سورهٔ مثل این سورهٔ منزله و بخوانید
شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید از
راست گویان حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و
بزرگ است قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه
را با او ختم فرموده و هیچ شیء را سلطان احدیه در اظهار حجت خود با او شریک
نفرموده چه میان حجج و دلائل آیات بمنزلهٔ شمس است و سوای او بمنزلهٔ نجوم
اوست حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیئی از جانب سلطان حقیقی در
میان عباد و هیچ فضلی باو نرسد و هیچ امری بر او سبقت نگیرد کنز لئالی الهیه است
و مخزن اسرار احدیه و اوست خیط محکم و حبل مستحکم و عروهٔ وثقی و نور
لا یطفی شریعهٔ معارف الهیه از او در جریان است و نار حکمت بالغهٔ صمدانیه از او

در فؤاد این ناریست که دیگر همین دو اثر از او ظاهر است در مقبلین حرارت حب احداث
نماید و در معرضین برودت غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی نگذریم و بآنچه حجت
خود قرار فرموده راضی شویم و تسلیم خلاصه حجت و برهان این آیه منزله
اعظم از آن است که این علیل تواند اقامه دلیل نماید والله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل و همچنین میفرماید تلک آیات الله
نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید اینست آیات
منزله از سماء هویه که میخوانیم بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان
می آورند اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از انبیا
نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از
این حجت حجتی ممکن نه الا ما شاء ربک و در جای دیگر میفرماید ویل لکل افاک
اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره
بعذاب الیم یعنی وای بر افک کننده گنهکار که میشنود آیات نازله از سماء
مشیت الهیه را که خوانده میشود بر او پس استکبار مینماید که گویا نشنیده آنرا
پس بشارت ده او را بعذابی دردناک اشارات همین آیه کل من فی السموات و الارض را
کفایت میکند لو کان الناس فی آیات ربهم یتفرسون چنانچه الیوم میشنوید که

اگر از آیات الهیّه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست‌ترین امرها
نزد شان آیات الهیّه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود
بگو بایشان ای بی‌خبران میگوئید آنچه را قبل بودان شما گفتند اگر ایشان ثمری
از شجرهٔ اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار مستقر خواهید
یافت فالنّار مثویهم فبئس مثوی الظّالمین و در جای دیگر میفرماید و اذا علم
من آیاتنا شیئاً اتّخذها هزواً اولئک لهم عذاب مهین یعنی در وقتیکه عالم
شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید او را از روی استهزا و از برای ایشان است
عذابی خوار کننده از جملهٔ استهزا این بود که میگفتند معجزهٔ دیگر ظاهر نما و برهان
دیگر بیار آن یکی فاسقط علینا کسفاً من السّماء میگفت و دیگران ان کان هذا
هو الحقّ من عندک فامطر علینا حجارة من السّماء مذکور میداشت مثل یهودان
عهد موسی که تبدیل نمودند مائدهٔ سمائی را باشیای خبیثه سیر و پیاز آن قوم
هم طلب تبدیل مینمودند آیات نزله را بظنونات خبیثهٔ کثیفه چنانچه الیوم
مشاهده میشود که مائدهٔ معنویّه از سماء رحمت الهیّه و غمام مکرمت سبحانیّه نازل
است و بحور حیوان در رضوان جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون
کلاب بر جیفه مجتمع آمده‌اند و ببرکهٔ شور که ملح اجاج است قانع گشته‌اند

سبحان الله کمال تحیر حاصل است از عبادیکه بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب
دلیل مینمایند و بعد از ظهور شمس معلوم باشارات علم تمسک جسته‌اند مثل آنست
که از آفتاب در اثبات نورش حجت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیضش
برهان جویند حجت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا
گرفته و برهان نیسان جود اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور
از آفتاب جز گرمی حاصل ندارد و ارض جرز از رحمت نیسانی فضلی احصا ننماید
عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چنانچه
و در جای دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا
ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه تلاوت کرده میشود بر ایشان
آیات ما نیست حجت ایشان مگر آنکه بگویند بیارید پدرهای ما را اگر هستید راست
گویان ملاحظه نما که چه حجتها بر آن رحمتهای کامله واسعه میگرفتند بآیاتی که حرفی
از آن اعظمست از خلق سموات و ارض و مردگان وادی نفس و هوی را بروح
ایمان زنده میفرماید استهزا مینمودند و میگفتند پدرهای ما را از قبر بیرون آرید این
بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از این آیات برای کل من علی الارض
حجتی است محکم و برهانیست معظم که جمیع ارض را کفایت میکند لوانتم فی آیات ا

تتفکرون و در همین آیه مذکوره لئالی اسرار مکنون است اگر فی الجمله در وی یافت
شود دوا امیر رسد که گوش بحرفهای مزخرف علما ندهید که میگویند کتاب و آیات برای
عوام حجت نمیشود زیرا که نمی فهمند و احصا نمی کنند با اینکه این قرآن حجت است
بر مشرق و مغرب عالم اگر قوۀ ادراک او در مردم نبود چگونه حجت بر کل واقع میشد
از این قرار بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از
عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند باری این سخن بغایت
لغو و غیر مقبول است همه از روی کبر و غرور گفته میشود که مردم را از ریاض رضای
الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای ایشان
که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده تر بوده و فهم کلمات الهیه و درک
بیانات حمامات معنویه هیچ دخلی بعلم ظاهری ندارد و این منوط بصفای قلب و
تزکیۀ نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از
رسوم علم ندیده اند و بر رفرف علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان
بگلهای حکمت و لالهای معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم
و همچنین میفرماید و الذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی
و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید و یقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر

مجنون مضمون این آیه واضحست مشاهده فرمائید که بعد از تنزیل آیات چه میگفتند
آیا ما ترک کننده ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون که آنحضرت را شاعر مینامیدند
و بآیات الهیه سخریه مینمودند و میگفتند این کلمات اساطیر اولین است یعنی کلماتیست
که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده میگوید از خداست چنانچه الیوم
مثل همارا شنیده اید که نسبت باین امر میدهند و میگویند که این کلمات را با کلمات
قبل ترکیب نموده و یا کلماتیست مغلوط قدکبر قولهم و صغر شانهم و بعد هم آیتیست
که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب
نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود باید شخصی بیاید که مکمل
شریعت قبل باشد این آیه مبارکه مشعر بر جمیع مطالب الهیه و دال بر عدم
انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد ولقد جائکم یوسف من قبل
بالبینات فما زلتم فی شک مما جائکم به حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله
من بعده رسولا کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب و تحقیق آمد
شما را یوسف از پیش با بینها پس پیوسته بودید در شک از آنچه آمد شما را با آن تا
چون هلاک شد گفتید مبعوث نمیگرداند خدا بعد از او رسولی را همچنین اضلال میکند
کسی را که او مسرف است و شک آورنده بر پروردگار خود پس از این آیه اوراک

فرمائید و تعیین کنید که در عصر امم آن عهد بآیه از کتاب تمسک جسته از اینگونه
حرفهای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نباید دارای بدایع بیاید مثل آنکه آیه انجیل را که
مذکور شد علمای آن استدلال بآن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمیشود و
پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل و اکثری از ملل مبتلا
باین مرض روحی شده‌اند چنانچه اهل فرقان را می‌بینی که چگونه مثل امم قبل بذکر
خاتم النبیین محتجب گشته‌اند با اینکه خود مقرند باینکه لا یعلم تأویله الا الله
والراسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و امّها و نفسها و ذاتها و جوهرها
بیان میفرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع میشود و نسبت کذب میشنوی که چه
میگوئید و چه میکنند و نسبت انبیا مگر از رؤسای ناس در دین یعنی آنهائیکه الهی
بجز هوا اخذ نکرده‌اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته‌اند و بحجبات علم محتجب گشته‌اند
و بضلالت او گمراه شده‌اند چنانچه بتصریح تمام رب الانام میفرماید افرأیت
من اتخذ الهه هوه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی
بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون یعنی آیا دیدی آن غافل را
که گرفت خدای خود خواهشهای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر علمی و مُهر نهاد
بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش پرده پس که هدایت میکند او را بعد خدا آیا پند نمیگیرید

در معنی و اضلّه الله علی علم اگر چه ظاهر آنست که ذکر شده و لیکن نزد این فانی مقصود
از آیه علمای عصرند که اعراض از جمال حق نمودند و بعلوم خود که از نفس و هوی
ناشی گشته متمسک شده و بر نباء الهی و امر او احتجاج مینمودند قل هو نباء عظیم انتم
عنه معرضون و همچنین میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات قالوا ما هذا
الا رجل یرید ان یصدّکم عمّا کان یعبد آباؤکم و قالوا ما هذا الا افک مفتری
والحق یقول و چون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفره و فجره آیات قدسیه احدیه
گویند آن مشرکان از حق بیخبران نیست این رسول پروردگار مگر مرد دیگر که میخواهد منع
کند شما را از آنچه که میپرستیدند آنرا پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی
افترا کرده شده بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح
انذار فرموده مکذّبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را و بعد ناس را
ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آنقوم از آن جمال قدس با آنکه
آنجوهر لطف و کرم مهیا کل عدم را بعرصهٔ قدم هدایت میفرمود و آن فجران
حقیقی را بشریعهٔ قدسیهٔ غنا دلالت مینمود مع ذلک بعضی میگفتند این نیست
افترا کننده بر پروردگار عالمیان و بعضی میگفتند این منع کننده است ناس را
از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون میدادند و امثال ذلک چنانچه

الیوم مشاهده میکنید که چه سخنهای لغو که بآن جوهر بقا گفته اند و چه نسبتهای
خطا که بآن منبع و معدن عصمت داده اند با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس
صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و
بشارت فرموده مقبلین آنرا با وجود این چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله
از سموات قدسیه بدیعه نموده اند و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و گوش
سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی
جاری و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس
واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات
آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه
بیست مجلد الآن بدست می آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده
و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند ای برادر باید چشم گشود و تفکر نمود
و ملتجی بمظاهر الهیه شد که شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح
متنبه شویم و اعتراض بر منزل آیات نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم و حکمش را بتمام جان و روان
قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن نمائیم
و انه بعباده لغفور رحیم و همچنین میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا

بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فاسقون چه قدر واضح است
مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجیت آیات منزله و این آیه در وقتی نازل شد که
کفار با اسلام اذیت مینمودند و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب
آنحضرت که بخدا کافر شده اید و بساحری کذاب مؤمن و موقن گشته اید و در
صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
آنحضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر و زخم و سب بر آن
مقبلین الی الله معمول میداشتند در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه
نازل شد برهانی واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرمود اصحاب آنحضرت که
بگوئید بکافران و مشرکان که آیا اذیت میکنید ما را و ستم مینمائید و عملی از ما صادر نشد
مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا و بآیاتیکه نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین آیاتیکه نازل شد
بر انبیای او از قبل که مقصود این است که تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه
الهیه را که بر محمد نازل شده و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شده جمیع را من عندالله
دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده
عباد خود را مع ذلک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرموده شرق و غرب را
از او معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند و یا آنکه مؤمن شوند منزل

آیات

منزل آیات را باین استدلال که خود فرموده متقین را از اهل ایمان محسوب
نفرماید حاشا ثم حاشا که متقبلین و متقربین آیات احدیه را از ابواب رحمت
خود براند و متمسکین بحجه مثبته را تحدید فرماید اذ انه مثبت الحق بآیاته و محق
الامر بکلماته و انه لهو المقتدر المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو نزلنا علیک
کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین
و اکثری آیات فرقانیه مثل و مشعر باین مطلب است و این بنده اختصار نمودم
باین آیات مذکوره حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجت قرار
فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا بآن متمسک شوند
و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزا کننده آن وعده نار
فرموده اند چنانچه معلوم شد حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب و صحف
و مناجات بی آنکه تعلیم اخذ نموده باشد آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از این
فیض اکبر محروم شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی آیا بهمین تمسک
میشوند که بفلان حدیث تمسک جستیم و چون معنی او را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر
امر اعتراض نمودیم و از شرایع حق دور گشتیم آیا نشنیده اید که از جمله علت اینکه
بعضی از انبیا اولو العزم بودند نزول کتاب بود بر آنها و این مسلم است با وجود

این چگونه جایز است که بر صاحب کتب که چندین مجلدات از او ظاهر شده و مجرد حرفهای
فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و
شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد و پیروی نمایند و از خورشید
فیض الهی بی بهره کردند و از همهٔ این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی
احتراز جویند و او را نابینند نمیدانم بکدام مستمسک جویند و بکدام وجه اقبال کنند بل
و لکل وجهة هو مولّیها فقد بیّنا لک السبیلین فی هذین المنهجین ثم امش علی ما تختار
لنفسک و هذا قول الحق و ما بعد الحق الّا الضلال و از جمله ادله بر اثبات این امر
آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف
نبودند و علاقهٔ دنیا و جهتی نداشتند از ضیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار قمر هدایت
مهتدی میشدند و بلقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد
استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال الملاء الذین کفروا من قومه
ما نریک الّا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الّا الذین هم اراذلنا بادی الرأی
و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و آن مظاهر قدسیه
میگفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان
این بوده که علما و اغنیا و معارف قوم بشما ایمان نیاورده‌اند و باین دلیل و امثال آن استدلال

بر بطلان

بر بطلان من لدی الحق مینمودند و اما در این ظهور کبری و سلطنت عظمی جمعی از علمای
راشدین و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مشروب
شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند
بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید بسبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه
شود از آنجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شد لولاه ما استوی
الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر
خود و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید
بارفروشی و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی
خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی
و ملا علی برقانی و امثال ذلک که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در
لوح محفوظ الهی ثبت شده همه اینها مهتدی و متفرد عن گشتند برای آن شمس ظهور
بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذو الجلال پیوستند و از سر جان
برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که
سینهاشان محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه
ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرده مشروب شد و سیفی نماند مگر آنکه بگردنهاشان مترشح

گشت

کشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان آیا شهادت این نفوس قدسیه که باین طریق جان در ره
دوست دادند که جمیع عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای این
عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر
قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود
که کل بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از رب اعلی دور مانده‌اند حال انصاف دهید
که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان
مطابق بشأنی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطبارهم و بما
حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس
ظنونات باطله نجات نیافته‌اند و در یوم سر از فراش بر ندارند مگر چون خفاش ظلمانی
در طلب دنیای فانی کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند
بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند در روز بجان در تلاش معاش
و شب در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملتی جایز است که باعراض این نفوس
محدوده تمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و
و نام در رضای حق گذشته‌اند اغماض نمایند آیا نبود که از قبل امر سید الشهداء را
اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیت آنحضرت میشمردند و میگفتند در عالم چنین امری اتفاق

خیال و وهمی باین استقامت و ظهور ظاهر نشد با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهور
بیشتر امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدسه هیجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات
مثل باران بر آنها باریده و بچه عشق و حب و محبت و ذوق که جان را ایگان در سبیل
سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را
سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله
نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزت و مکنت و ثروت بوده‌اند و آیا مقصودی
جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر
که سزاوار است که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجت کافی
و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الامر یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و از همه گذشته علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادّعا و
دعاوی کل عباد باین محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهید چنانچه میفرماید
فتمنوا الموت ان کنتم صادقین حال ملاحظه فرمائید باین شهدای صادق که بنص
کتاب شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و زن و فرزند
و کل مایملک را انفاق نموده‌اند و باعلی غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این
طلعات عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت

این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اوّل
با صدر احتراز جسته اند در بطلان این نور لائح جایز و مقبول است با اینکه جمیع
مردم ایشان را شناخته اند و اینقدر ادراک نموده که از ذره ای از اعتبارات
ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره حال ملاحظه
فرمائید که چگونه محک الهی بنص کتاب تفصیل نموده و خالص را از غش تمیز
داده و مع ذلک هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت بکسب دنیای فانیه و
ریاست ظاهره مشغول شده اند یا ابن الانسان قد مضی علیک ایام و اشتغلت
فیها بما تهوی نفسک من الظنون والاوهام الی متی تکون راقداً علی بساطک فارفع
راسک عن النوم فان الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال لعل تستشرق علیک
من انوار الجمال والسلام ولکن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک
ریاست ظاهره نداشته اند چه که محالست علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم
جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حق شوند الا من شاء ربک چنین امری در عالم
ظهور ننمود مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی از علمای
مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع
کوشیدند بقسمیکه هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و رب اعلی روح

ما سواه

ما سوا و فدا و بخصوص جمیع علمای هر طبقه‌ای توقیعی صادر فرموده‌اند و مراتب
اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او تفصیل ذکر فرموده‌اند فاعتبروا یا اولی
الابصار و مقصود از این ذکر آن بود که مبادا اهل بیان در ظهور مستغاث
فی قیامة الاخری اعراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علما موقن گشته‌اند
و چرا در این ظهور نشده و نعوذ بالله تمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال
الهی محروم شوند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و بفضل الله از ریاست
ظاهره و زخرف فانیه جمیع مقدس و منزه بوده‌اند ذلک من فضل الله یؤتیه
من یشاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس مبین و لائح و مشرق است استقامت آن جمال ازل
بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضیع و شریف
و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود و با وجود این قیام بر آن امر فرمودند
چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و از هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند
آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت منشعبه ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و
خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی
باز جسارت بر چنین امر معظم نماید مگر اذن الهی باشد و قلبش متصل بفیوضات
رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربانی آیا این را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت

میدهند چنانچه بانبیای قبل داده‌اند و یا میگویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف
دنیای فانیه این امور را متعرّض شده‌اند سبحان الله در اوّل از کتب خود که او را
قیوم اسما نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود
میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده‌اند یا بقیّة الله قد فدیت بکلّی لک و
رضیت السّبّ فی سبیلک و ما تمنّیت الّا القتل فی محبّتک وکفی بالله العلیّ معتصما
قدیما و همچنین در تفسیرها تمنّای شهادت خود را نموده‌اند کانّی سمعت منادیاً ینادی
فی سرّی فدّ احبّ الاشیاء الیک فی سبیل الله کما فدی الحسین علیه السّلام فی
سبیلی ولولا کنت ناظراً بذلک السرّ الواقع فوالّذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک
الارض لن یقدروا ان یاخذوا منّی حرفاً فکیف عبید الّذی لیس لهم شأن بذلک و انّهم
مطرودون الی ان قال لیعلم الکلّ مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله آیا صاحب
این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی نماید و یا بغیر رضای او امر
طلب نموده در همین آیه نسیم انقطاع مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود
جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس ناشناسند
و بغایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده‌اند و بعقب مرداری چند که از
بطنشان افغان مال مسلمانان می‌آید میدوند و با وجود این چه نسبتهای غیر لائقه

ذکرنمو

بمطالع قدسیه حمیدیه کذلک نذکر لک بما کسبت ایدی الذین کفروا وا
و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم القیمة و عذبهم الله بنار شرکهم و اعد لهم فی آخرة
عذابا یحرق به اجسادهم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله لم یکن قادرا علی شیء
و کانت یداه عن الفضل مغلولا و استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانی است عظیم
چنانچه خاتم انبیا فرموده شیبتنی الآیتین یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت
بر امر الهی است چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمائید که این
سدرهٔ رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه بتبلیغ امر الله قیام فرمود و چه قدر
استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام
نمودند حاصلی نبخشید آنچه اذیت بر آن سدرهٔ طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار
حبش مشتعل‌تر میشد چنانچه این فقرات واضحست و احدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره
جان را درباخت و برفیق اعلی شتافت و از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه
ایست که از آن مظهر وجود و مطلع معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال
ازلی در شیراز در سنهٔ ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند مع ذلک با اندک زمانی
آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد
ظاهر شد بقسمیکه از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی

هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیهٔ رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چه
قدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنّی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با اینکه در هر بلد
و مدینه جمیع علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخواستند و کمر غلّ و حسد و ظلم
بر دفعشان بستند و چه نفوس قدسی را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند
و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود ببدترین
عذاب هلاک نمودند مع کلّ ذلک هر یک از آن وجود تا دم مرگ بذکر الله
مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طایر و بقسمی این وجودات را تقلیب
نمودند و تصرّف فرمودند که بجز اراده‌اش مرادی نجستند و بجز امرش
امری نگزیدند رضا برضایش دادند و دل بخیالش بستند حال قدری تفکّر
نمائید آیا چنین تصرّف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب
منزّهه و نفوس مقدّسه بکمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت
جز شکر از ایشان ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این
رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت با این اصحاب
داشتند چنانچه اذیّت و ایذای این طلعات قدسی معنوی را علّت فوز
و رستگاری و سبب فلاح و نجاح ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخ

از عهد

از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع نشده و آیا چنین ضوضائی در میان عباد
ظاهر گشته و با اینهمه ایذا و اذیت محل لعن جمیع ناس شدند و محل ملامت جمیع
عباد و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شده و وفا در
ارکان عالم از فعلشان موجود گشته باری در جمیع این وقایع حادثه
و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع گردید
تا بعنایت رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح
و جالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه
بر همهٔ این مطالب مقرره و دلائل مذکوره همین رد و سب و لعن اهل ارض
بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجت بر حقیت
ایشانست و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا و
جهال فرمائید در این امر محکمتر و راسختر و ثابت‌تر میشوی زیرا که جمیع
آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده‌اند اگر
چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم و لیکن نظر بمحبت آنجناب
چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر مینمائیم با اینکه فی الحقیقه احتیاج
نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است و فی الحقیقه

جمیع

جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی قدری تأمل
نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه
ذکر شده ادراک مینماید ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند
لهذا چند حدیثی ذکر مینمایم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان
عقول مضطربه گردد و همچنین حجت الهی بر اعالی و ادانی عباد تام و کامل گردد
از جمله احادیث اینست که میفرماید اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق
والغرب و حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفرف امتناع
مقر گزید و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة را منظور داشت که آخر سبب
این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار حب و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را
لعن نمایند چنانچه مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ
قواعد و رسوم و عادات و آدابست که همه ناس بآن محدود گشته اند
و الا اگر جمال رحمن بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند
مردم را در آنچه باو مشغولند دیگر چرا اینهمه اختلاف و فساد در ممالک ظاهر
میشود و مصدق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالی یوم یدع الداع
الی شیء نکر باری چون منادی احدیه از ورای حجبات قدسیه مردم را بانقطاع تمام

بکلی

میخوانند از آنچه که در دست دارند و این ندای الهی چون مخالف هوی آنست
لهذا اینهمه افتتان امتحان رسیده و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر
این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی‌نمایند ولکن آن احادیثرا
که صحت و سقم آن معلوم نیست تمسک بآنها جسته اند که چرا ظاهر نشد
و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده اند ظاهر شد و با هر کثرت و آثار و علامات
حق مثل شمس در وسط سماء لائح مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان
مانده اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیه و روایات محققه که جمیع آنها مدلّ است
بر شرع و حکم جدید و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان
حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را میگویند و از جمله کلمات مدلّه
بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که میفرماید این المدخر
لتجدید الفرائض و السنن و این المتخیر لاعادة الملة و الشریعة و در زیارت میفرماید
السلام علی الحق الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرة المهدی کیف سیرته قال یصنع
ما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیة حال ملاحظه
فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم تغییر احکام
می‌نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سراً و جهراً

ظاهراً و باطناً چه اگر بهیچوجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر
کلیه لغو خواهد بود و با آنکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است میفرماید
یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه العلما
و در مقامی دیگر از صادق ابن محمد ذکر مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبی من بنی
هاشم و یامر الناس ببیعة و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید
علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعوا الیه خوب وصیت ائمه
دین و سرج یقین را عمل نمودند با اینکه میفرماید اگر شنیدید که جوانی از بنی
هاشم ظاهر شده و میخواند مردم را بکتاب جدید الهی و احکام بدیع ربانی
بشتابید بسوی او مع ذلک جمیع حکم کفر و خروج از ایمان بآن سید امکان
دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای
کشیده و قلبهای پرکینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید که چه صریح در کتب
مذکور است با وجود همه این احادیث ظاهره مدله و اشارات واضحه محققه
جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده و بمظاهر ضلالت و
طغیان اقبال نموده و با این روایات وارده و کلمات نازله میگویند آنچه
نفسشان بآن مایل است و اگر جوهر حق بیانی بفرماید که مخالف نفس و

و بهوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف
قول ائمهٔ دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر
نشده و چنانچه الیوم امثال این سخنها بغایه و از این هیاکل فانیه ظاهر شده
و میشود حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را
اخبار فرموده اند در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو احکام
جدیده فیدعو النّاس و لم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه
فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدّین الی آخر الحدیث چنانچه الیوم
جمیع همین کلمات را اعاده مینمایند و شاعر بر این نشده که آنحضرت
بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسی یحکم ما یرید ساکن و هیچ ادراکی
سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیّت
امر او و جمیع قولها بتصدیق او منوطست و تمام امور بامر او محتاج و
ماسوای او بامر او مخلوق اند و بحکم او موجود و اوست مظهر اسرار الهی
و مبیّن حکمتهای غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در ینبوع از صادق
ابن محمّد وارد شده که فرمود العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جائت به الرّسل
حرفان و لم یعرف النّاس حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة

والعشرین حرفاً حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین
فرموده و جمیع انبیا از آدم الی خاتم دو حرف آنرا بیان فرموده اند
و بر این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع این
بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که
قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیا و بر امرا
که انبیا و اولیا و اصفیا بآن اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار نداشته
این همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان میکنند اگر مطابق
نیاید رد مینمایند ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام
بل هم اضل سبیلا آیا این حدیث مذکور را چه حمل مینمایند که صریح
بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعهٔ جدیده است در ایام آنحضرت
و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس میشود بقسمی که جمیع علما و فقها
حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند
چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه کمال
موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم
کما تتهادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین

وجلین

وجلين تضع الارض بدمائهم ويفشو الويل والرنة في نسائهم اولئك اوليائي
حقا حال ملاحظه فرمايند كه حرفي از اين حديث باقي نماند مگر آنكه ظاهر شد چنانچه
در اكثر اماكن دم شريف ايشان ريخته شد و در هر بلدي ايشان را اسير نمودند و بولايات
و شهرها گردانيدند و بعضي را سوختند و مع ذلك هيچ نفسي فكر نمود كه اگر قائم
موعود بشريعت و احكام قبل مبعوث و ظاهر شود ديگر ذكر اين احاديث براي
چه شده و چرا اينهمه اختلاف ظاهر ميشود تا آنكه قتل اين اصحاب را واجب دانند
و اذيت اين ارواح القدسيه را سبب وصول بمعارج قرب شمرند و ديگر ملاحظه
فرمائيد چگونه جميع اين امور وارده و افعال نازله در احاديث قبل ذكر شده
چنانچه در روضه كافي در بيان زوراء ميفرمايد و في روضة الكافي عن معاوية
ابن وهب عن ابي عبد الله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداك يقولون
انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الري قلت نعم قال اتيت سوق الدواب
قلت نعم قال رأيت جبل الاسود عن يمين الطريق تلك الزوراء يقتل فيها
ثمانون رجلا من ولد فلان كلهم يصلح الخلافة قلت من يقتلهم قال يقتلهم اولاد العجم
اينست حكم و امر اصحاب آنحضرت كه از قبل بيان فرموده‌اند و حال
ملاحظه فرمائيد كه زوراء موافق اين روايت ارض ري است و اين

اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب بقتل رسانند و جمیع این وجوهات

قدسی را عجم شهید نمود و چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده اند

و بر همهٔ عالم واضح و مبرهن است حال چرا این خراطین ارض

در این احادیث که جمیع آن مثل شمس در وسط سما ظاهر شد تفکّر نمی‌نمایند

و اقبال بحق نمیجویند و بعض احادیث که معنی آنرا ادراک نموده اند

از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقرّ گزیده اند نیست

این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد اینست که صادق بن محمّد

میفرماید فقهاء ذلک الزّمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السّماء منهم

خرجت الفتنة و الیهم تعود و از فقها و علمای بیان استدعا مینمائیم که چنین مشی

ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای

مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد

شد و بعقول و ادراک و علم متمسّک نشوند و با آن مظهر علوم نامتناهی

ربّانی مخاصمه ننمایند اگر چه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخص اعور که

از رؤسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی

بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود

از کلّ

درکوهها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی
توکل نمایند و باکمال انقطاع جان در بازند و گویا مشاهده میشود نفسی که
بکمال زهد و تقوی موصوف و معروفست بقسمیکه جمیع ناس اطاعت
او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با آن اصل
شجرهٔ الهیه قیام نماید و بمنتهای جهد و اجتهاد بمعارضه برخیزد و اهمیت
شأن ناس باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح
طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس
باطل را بدیدهٔ بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رائحهٔ حسدی وزیده
که قسم بمربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه او را
اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه
جمعی که رائحهٔ انصاف را نشنیده اند رایات نفاق برافراخته اند و بر
مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت
تیری طیار با اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و بر نفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم و در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار
و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک

فو الله الذی لا اله الا هو که با آنکه ابتلا و باساء و ضراء که از اعداء و اولو
الکتاب وارد شد نزد آنچه که از احباء وارد شد معدوم صرف است
و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت
این بیان نه و این عبد در اوّل ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات
محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای
فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم
عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی قوت دست نداد و چه
ایّامی که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فو الّذی
نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر
و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل
و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیالست و تیر تقدیر او مقدس
از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و جفایش را جز رضا چاره نه قسم بخدا
که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و
مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب
اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه

نیت

ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگرچه بر نفسی محلّی نیست و هوای خود و خیالی نبود
باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابدّاً تسلیم نمودم و راجع
شدم دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه
میگذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه
جمیع مطّلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب نُصرت ننموده و بهیچ وجه
اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً
مثل غیث هاطل وارد می شود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم
که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل
نقطه و کلمهٔ مستوره فدا شود و جان دربازد و اگر این خیال نبود فو الّذی نطق
الرّوح بامره آنی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی بالله شهیداً اختم القول
بلا حول و لا قوّة الّا بالله و انّا لله و انّا الیه راجعون صاحبان هوش
که از صهبای حب نوشیده اند و کامی بکام نفس برنداشته اند دلائل
و برهان و حجت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است
اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال
الهی و اقبالشان بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید با همه این آیات متقنه

و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربانیه است در میان عباد و این
احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است از همه غافل و معرض
شده اند و چند حدیث که با دراک خود مطابق نیافته اند و معنی انرا ادراک
نموده اند متمسک بانها شده و از سلسال خمر ذو الجلال و زلال
بیزوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده اند و ملاحظه فرمائید
که در اخبار سنه ظهور آنهویه نور را اسم ذکر فرموده اند مع ذلک
شاعر نشده اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث
المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنة الستین
یظهر امره و یعلو ذکره باری تحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات
واضحه لائحه از حق احتراز نموده اند مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلا که بر آن
خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی البحار ان فی
قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة
من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة
من یوسف السجن و التقیه و العلامة من محمد یظهر باثار مثل قرآن با این
حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده

الحدیث فی سنة الستین

مع ذلک

مع ذلک احدی متنبه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبه شوند
الا من شاء ربک ان الله یسمع من یشاء و ما انا بمسمع من فی القبور و
بر آنجناب معلوم بوده که اطیار هویه و حمامات ازلیه را دو بیانست
بیانی بر حسب ظاهر بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و میفرماید تا سراج
باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده و تا سالکین را بمعارج قدس
رسانند و طالبین را ببساط انس کشانند چنانچه مذکور شد از روایات
مکشوفه و آیات واضحه و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلین
آنچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد اینست که صادق
بن محمد میفرماید والله لیمحصن والله لیغربلن اینست میزان الهی و محک صمدانی
که عباد خود را بآن امتحان میفرماید و احدی پی بمعانی این بیانات نبرد مگر
قلوب مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرده و مقصود در امثال اینگونه بیانات
معانی ظاهریه که مردم ادراک نمایند نبوده و نیست اینست که میفرماید کل
علم سبعون وجها و لیس بین الناس الا واحد و اذا قام القائم یبث باقی الوجوه
بین الناس و ایضا قال نحن نتکلم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجها و لنا لکل منها
المخرج باری ذکر این مراتب برای آنست که از بعضی روایات و بیانات که در عالم

ملک آثار آن ظاهر شد و مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم
ظهور معانی حدیث زیرا که نزد این عباد معلوم نیست که مقصود ائمه دین چه بود
چنانچه از حدیث مستفاد می‌شود پس باید عباد با نیکونه عبارات خود را از فیوضات
ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر و واضح
شود ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی‌شود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل
غامضه رجوع بمظاهر احدیه نماید کل در ارض نسیان ساکن و با اهل بغی و طغیان متبع
بلکه الله نفعل بهم کما یعملون و نشهد کانه القائم فی آیاته و کذلک قضی علی
و احتم القول بقوله تعالی و من یعش عن ذکر
الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین
و من اعرض عن ذکری فان
له معیشة ضنکا و کذلک
نزل من قبل ان انتم تعقلون
المنزول من الباء و الهاء و السلام علی من سمع نغمة الورقاء
فی سدرة المنتهی فسبحان ربنا الاعلی

عقلهای خلق عکس عقل او
عقل او مشک است عقل خلق بو

عشق کل نقش کل مرد خدا [illegible]
موش کی گربه را [illegible]

مظهر پاک است ذات پاک او
زو جو حق را از دیگر مجو

عشق نقی عشق را باید نام کرد
کام دنیا مرد را ناکام کرد

[illegible]

خوشتر آن باشد که سر دلبران — مدح تو حیف است با زندانیان
گفته آید در حدیث دیگران — گویم اندر مجمع روحانیان

گر منجّم خلق مجروح کثیف — در مدیحت داد سبقی داد می
در بجوید حلقه‌ها تنگ ضعیف — عذر این منطق لبی بشکافت می

من کریم وصف تو تا روبرو — نور جهتی دیجی جد رب صادق — چه غرق کنم منجرم
باشر از آنک کز قوت ای خسته — خلق در ظلمات وبنشند کمان — جد او ادات زخم یزدیک

[illegible]

یا صاحب الذنب هل ترضی [illegible]

قید الاساری و اخوان [illegible] برادر عزیز

گدایان بیش از ذره و اختر

بتخت ملک بر چون پادشاهان

جهان نورانی از انوار فر ایران

سر گردد آفتاب ماهان

تو خود چون زر خجلت سر برادر

[illegible]

[illegible]

[illegible] عذر خواهان

عزیز من ما هم قبله به شرف [illegible]

عمری در پی مقصود بسی کوشیده ایم

حسرت در خانه و ما کعبه جو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روی [illegible] نهان کرده ایم

[illegible]

تاب نور صبح ما از نور تو — در صبوحی با می منصور تو

داده حق جمع چنین دارد مرا — باده که بود تا طرب آرد مرا

باده در جوشش گدای جوش ماست — چرخ در گردش گدای هوش ماست

باده از ما مست شد نی ما از او — عالم از ما هست شد نی ما از او

ما چو زنبوریم و قالبها چو موم — خانه خانه کرده قالب را چو موم

هر کدام این اشعار را [illegible] ۱۳۴۴ [illegible]